

بدین معنی که مراد در پیش عقیقه صحیح است اگر اذان نجات یابم آنچه نویز کفنی نقصان نخواهد
 کرد و اگر نجات یابم و بنوا این گرفتار شوم پس بدین نام نجات یابم آنچه نویز کفنی خرج من ذنوبی
 بضم ذال نقطه و ارجع ذنوبی بفتح ذال و سکون نون بضم کناه و فعل ان ذنوب میباید
 قال في الصحاح الذنوب الجرم وقد اذنب الرجل وبهرونا من اذناه اذنبه استعجاب استعجاب
 در شرح حدیث هم از پیشرفت و من مطلق علی ذی حق حقه مطلق غرض و لعل در ادای
 حق است تا خیر آن از وقتی موفقی و حق ایجاب شامل است حق مالی را و حق غیر مالی را از حقوق
 الناس و حقوق الله چنانچه داخل است در آن تا خیر را و خراج کوه و ادای حج بعد از رجوع و
 تاخیر نماز از وقت خود و آنچه ماندان باشد حظه عشار و عشار بجمع عین به نقطه و این
 مشدده نقطه دار یعنی غناج است مخرج از نسیب که بجمع کوفتن عشرت مال مردم است
 ظالم و بالله التوفیق ^{مستوفی} حدیثی است که روایت شده است بسند که اتصال دارد به شیخ زین
 محمد بن یعقوب الکلبی از اصحاب ^{بنی} که از امام علی بن ابی طالب است چنانچه احوال شیخ زین که یافت
 از ثقات معتد است از محمد بن احمد بن جلاله از اسما عیوبی را از محمد بن ابی نصر التوسی
 الکوفی که از اصحاب امام رضا است علیه السلام و اگر علمای رجال ثقة و معتدش میدانند
 از ابی سعید الخدری که از اصحاب امام موسی کاظم است علیه السلام و در کتب رجال شرح معتد
 او شده و اسم او خالد بن سعید الکوفی است از ابان بن تغلبی که بیعت شد امام زین العابدین
 و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام استعجاب است و از ابان حدیثی است
 کرده است در هر فن خصوصاً فن عربیه غریبه و لغت معتد به آن تمام داشت چنانچه
 فرات علی حدیث بنام فرامیان او است و باقی چند کتاب تصنیف دارد و علمای
 رجال ثقة و جلیل القدر میدانند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است
 که باو گفت اجلس مسجد المدینه و ائت الناس فانی اقبل ان یسئروا منک یعنی پیشتر
 در مسجد مدینه رفیق بودم و از من دست بردارم که و بهاء شوند و میباشند

در بیان حدیثی که در
 کتاب رجال است

مشقت فرودشاید در چشم و دنیا باشد که در جواب آن گفته شود که شهید و فاعل هر
 حسنه اجرا و در مثل اجرا فعل است که من جاء بالحسنه فله عشر مثالیها پس میتواند بود
 که اجر کلم غیظ بعد از آنکه در مرتبه تضعیف باشد مثل اجر میسر میگردد باشد که
 تضعیف بافته باشد بیاید دانست که در کلم غیظ و فرودشاید چشم ثواب بسیار حاصل
 است و شمار صلواتها و او با بود است در روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلبی در
 کافی از امام زین العابدین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتى
 السبيل الى الله عز وجل جرح عنان جرح غیظ و در نماز بجم و اگر عزم مصیبه نرود تا بصبر
 یعنی فرموده است رسول خدا صلوات الله علیه له که در وقت نماز بگو خدای تعالی در
 کشید و جرح است جرح چشم که بر کوفتی از انجام و جرح مصیبت که باز کردانی نوا
 بصبر روایت کرده است از امام میو امام محمد باقر علیه السلام که من کلم غیظا و هو یفید
 علی امضاء حق الله قلبه امانا و ایمانا یعنی هر کس فرودشاید چشم خود را در حالیکه
 قدرش داشته باشد بر عمل کردن بمقتضای آن بپسورداند خدای تعالی او را از آنچه
 و کوفتی بجوی و بطریق اهل سنت و شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام
 که روزی وضو میپاشید که بپوشید این نامه بود و ای بر سر است مبارک ایشان میبخت که ناگاه
 ابروی از دست افتاد و بر سر آمد و در مبارک ایشان از عجز و سجده ساختن امام
 علیه السلام مبارک خود را بالا کردند بجانب آن کبیر از رو چشم نگریدند در ساعت
 آنکبیر خوانند و الکاظین الغیظ فرمودند فرودشاید چشم خود را بعد از آن خوانند که و
 العافیین غیر الناس فرمودند که عفو کردم و از نگاه خود گذشتم پس نظر بپسورداند
 که والله یحب المحسنین فرمودند که انی حق لو خیر الله یعنی نوازیدی زمان من در دنیا
 خدای تعالی بفرستد از اباذر غفاری رحمة الله علیه که شخصی در مقام روشنی با او
 شد و دشنام بسیار داد و او شیو حار و بر داری پیش گرفت با و گفت ای برادر از من

در جواب

اخرون و هفتاد و دو و اند و هفتاد و نوبتی او را مرتفع سازد و کسی که نماز گذارد بر مرتعی نماز
 گذارد بر او هفتاد هزار فرشته و پیام فرود خدای تعالی اینچنان گناهان او گذشتند
 پس اگر مقام کند در سرفرازی نادق کند او را و پر خاکی سازند و بر او راهش بر ناسد و
 بهر قدمیکه برداشته است فراطی از توای که آن فراط هم سنگ کوه احد باشد و غمرو
 است سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس نگاه کند و شعور تو اندازد حق را
 که در وقت او باشد در حالی که فایض بر او ای آن داشته باشد بر او منو پسند بازای
 هر روز که بر این بگذرد نگاه کسی که از روز و صورتی که فتنه نما کرده باشد بیشتر
 من مع فاحشه مراد پناحشر هر چه پیشک خدای تعالی از اقدام بان نهی کرده باشد
 نگاه باشد که اختصاص یافته باشد به شاهی که فرج آن در نظر عقل و شرع زیاده باشد
 و مراد پیشک آن اعم از آنست که از فاعل بشود یا از فاعل آنکه از کسی بشود که در
 میگوید پادشاه میباید هد با غیبت کند در غیر مواضعی که مستند شده چنانچه
 شرح حدیسی ام شیخ کربان مشرح گوید ظاهر است که مراد پیشک مطلق
 اطلاع بر آن باشد خواه بعنوان شنید باشد خواه بعنوان دیدن یا از نوشته آن
 مطلع شدن چنانچه در حدیسی دیگر در معنی شایان التوای بر این معنی مجوز است
 بود و من طول علی آنچه در غیبت یعنی در غیبت بحدت مضاف و از بر این سبب
 و شاید از اینجا استنباط توان کرد که شنید غیبت کسی بقصد آنکه باز کرد اندازد
 جایز باشد و در کلام هیچ یک از علما دیده نشد که شیخ بر آن کرده باشند و بخود
 خالی از عوق نیست و من کلام غیبتا کلام غیبت یعنی باز کرد است و خود چشم است
 اعطاء الله اجر شهید ظاهر است که منافات دارد با آنچه مشهور شده است
 ان از پیغمبر صلی الله علیه و آله که افضل الاعمال اجزها یعنی هر چه اعمال علی است که
 در مشقت و اقدام آن بیشتر باشد بر آنکه مشقت نماید و ظاهر است که بیشتر است از

مشق

روایت شده است که منصل است بسجده صدوق محمد بن بابویه از حضرت زین العابدین
از عبد الصمد بن محمد بن محمد بن زکریا الجوهری از شعیب بن واقد از حسین بن زین
علی بن الحسین علیه السلام که از اصحاب صادق علیه السلام است از امام جعفر صادق
السلام از ابان بن زکریا بن حضرت از امیر المؤمنین علی علیه السلام قال قال رسول الله صلى
عليه واله وسلم من فاحش فافشاها فهو كالذي اناها ومن بطول على خبي في غيبه معها
في مجلس رقبته عنده باب من السوء الدنيا والآخرة ومن كظم غيظا وهو قادر على
انفاذه اعطاه الله اجر شهيد ومن سعى ليرضى في حاجة فضاها اول رضىها خرج من ذنوبه
كيوم ولد لثامه ومن فرج غم مؤمن كوي فرج الله عنه عشرين وسبعين كوي من كرم الآخرة
اشين وسبعين كوي من كرم الدنيا ومن صلى على ميت صلى عليه سبعون الف ملك يحفر
له ما تقدم من ذنوبه فان اقام حتى يموت ويحيا عليه اربعون الف قدم نفلها فبرط من الآ
والفهرط مثل جبل احد قال صلى الله عليه واله من مطلق على ذي قوق حقه وهو يهدى على اذنه
حقه فعلبه كل يوم خطبة عشاء شرح كلامه ان خلاصة افئدة رضى من يرد بسبب
بیش اول خلاصه قول امیر المؤمنین علیه السلام انک فرموی عانت مؤ خدا صل
الله علیه واله که هر کس عالم شود بر گناه که ویشو که از فاحش صادر شد و در مقام
ان دوامد بر مردم ظاهر سازد مثل انس که خود بان اقدام نمود است که که نیک کند و
نهاد بر مردم من خود بسبب از ذکر دانید سنجید او گناه که عیب او داد مجلس سبب کرد
خداى تعالى از او هزار بار بگذارد و بناورد و آخرت هر که مقام کظم غیظ شود و خشم
خود را فرو نشاند و دخله که قدرت بران داشتند باشد که مقتضای از اجل آورد دنیا
از جانب خدای تعالی ثواب شیبک و هر که سبب کند در آورد حاجت بیماری خواهد حاجت
بر آورده شود و خواهد نریز و ناید از گناهان خود مانند روزی که از مادر مشولند
باشد و هر کس اندر و هر از خاطر بر آورد مؤمن خود دفع کند خدای تعالی هفتاد و دو

در مجلس سبب کرد
و هر که سبب کرد
و هر که سبب کرد

مبدی میخواهد که فاعل آن باشد و مخصوص مبدی اینجاست و وقت بسبب لایزال بودن
 آن بر این کلام و این تقدیر است که نعم الخارج است و جمله خرجت معی که بعد از او واقع شده
 مفسر است تا بدان و میخواند بود که حال بود باشد از آن تقدیر بدین معنی چه خوب بیرون
 اینده بود و حال که بیرون آمده با من از غیر من انا التی و الذی کنت و داد خلت و در این کلام
 اشارت با نکر اعمال در آن نشاء مجتم میباشند و در بعضی اخبار است که اعتقادات
 نیز در آن نشاء بصورت جسم در میباشند پس اعمال صالحه و اعتقادات صحیح بصورت نهای نورانی
 نیکو در میباشند که در بعد ایشان نیز مومن را باعث شرف و آرزوی بکر باشد و اعمال ستم و جور
 باطل بصورت نهای ظلمانی که در بعد ایشان نیز خوف اندوه تمام بود باشد
 از اینچنانچه بعضی مفسرین گفته اند نرفه تفسیر میگویند که هر یک از اینها عملت من خیر
 و معاملت من مؤثره و ان بیتا و بیتا امدا بعد یعنی نافرمانی میکنند و نیز سیدانند
 که بنیاد هر کس آنچه کرده باشد از سکون حاضر کرده باشد شود نزدیک خود و آنچه کرده
 باشد از بیک دوست دارد که میان او و میان عقل فساد و در باشد تا نزدیک آنرا که در میان با
 زیادتی جز او نباشد نیز میسرند باین معنی است قوله تعالی یومئذ یصد الناس انما یرو
 اعمالهم من عمل مثقال ذره خیر بر و من عمل مثقال ذره شر بر یعنی آنرا که عبادان
 روز قیامت بود باشد یا از کرده بد مردمان از مؤمنان بر آید و کرده که بعضی بجا
 ناست و بعضی بجا نباشد و شونده اعمال خود را پس هر که عمل او هم سنک ذره نیک
 بر بیند آنرا هر که عمل او هم سنک ذره بدی بر بیند آنرا و وجه او شادان است و مناسبت
 بنا اول بمقام ظاهر است و کسیکه نفس کبر است بره را در این است بد است جزای عمل ناپسند
 نرا در صحابه اعمال و ضمیر را بعمل نالجه نداشتند عمل کرده است کلام را بر مغیره ظاهر
 و در قیامت در شرح حدیث نام در این باب بعضی سخنان میگویند که یافت و در بعضی اخبار است
 بنده نیز پاره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حله العز حان پس در حین

معنی هر یک از اینها
 عملت من خیر
 و معاملت من مؤثره

يوم القيمة قال له المشانق لا يضرع ولا تخزن وابشر بالسرور والكرامة من الله عز وجل حتى
يقف بين يدي الله عز وجل فتجاسيه حسابا يا يسر يا يسر يا يسر الى الجنة والمثال انه يقول
له المؤمن برحمتك الله نعم الخارج خرج من قبري ما زلت تبسخر بالسرور والكرامة من الله

عز وجل حتى رايته لك فمن انت فقول انا النبي الذي كتبت ادخله على انبيك المؤمن الذي
خلقني الله عز وجل منه شرح كلامه بلاغت نظام در ضمنه ونبش بي بي بي اول

خلاصه كلام امام عليه السلام انك هرگاه بزرگوارانند خدای تعالی مؤمنی را از قبر او و بعضی
گاه محشر را آورد بیرون میباید با او صورتی که پیشتر پیش او میفرستد باشد اول میباید بود
و از خوف و هراس از زمینها پند باشد هرگاه ببیند مؤمنی را از احوال چنانست او

باشد فرح مکن و اندوه مکن میباش و بشارت را بشارت شد و نوازش تا این از جانب خدای
عز وجل تا وقتی که باشد در برابر خدای تعالی پس چنانچه او را باسانی بگذرانند و بسوی

فرمان دهد هم چنان آن مثال پیشتر پیش او میفرستد پس بگوید آن مؤمن با او که رحمت
خدای تعالی بر تو باد خوش همراهی بود که از قبر با من بیرون آمد و همیشه مرا بشارت میداد

بشارت شد و بشارت تا این از جانب خدای عز وجل تا آنکه دیدم او را و با آنچه میگفتی رسید
بگو که تو کیستی که مصداق این بتی شد پس بگوید با او بانصورت که من سر و توام که تو در دار

دینا بنما طر بر آمد مؤمن خود را آورده خلو کرد است مرا خدای که عز و کرامت بزرگ از آن
و خوشحالی بی پیش **شرح معنی مثال بقدم امام مثال معنی صوتت و بقدم بقدم**

سکون فان ما خود است از اقدام دعوت کعبارت از شجاعت عدم نرسا است یعنی میفرمایند
باشد از ترس و قوی دل و شجاع میباشد است بانصورت او را و میتواند بود که بفتح یا بود

باشد بر وزن بصر و ماضی و قدم بفتح ذال باشد یعنی بصر یعنی مقدم یعنی مقدم شود
او را چنانچه بر این و جلالت قول تعالی بقدم فوم يوم القيمة و بر این تقدیر لفظ امام

ناگفته خواهد بود نه تا پیش نعم الخارج خرج معی من قبری نعم از افعال مدح است و خصوص

خوشی ۲۰

مشبه بود که افاضه که از ملاقات مشبه به است انجیل است و انزل علی من برکات یعنی
 نازل سازد و فرو فرستد بر من از برکات و نعمت های خود تشبیه شده است در این فقره و سنا
 خدای تعالی بر کلماتی خود را بیا نزال که عبارت از این است چیزی است از بالا است یعنی
 چیزی تشبیه شده است ببلند و شبیه به بلند و شبیه مکانی است استعاده شده لفظی که از
 ان موضوع است که در این معنی است تا با بدایه یعنی قبض علی بن ابی طالب ظاهر این است که در
 جامع بکلمات چنانکه آخر باشد و ظاهر مراد بقبض بر ان بدست آمدن آنها باشد بانگش
 و بهم نهادن انگشان بواسطه شرمین آنها باشد قبض علی بن ابی طالب مراد بظالم انجام
 عرب گاهی که او را از پادشاهی نسبت اختصاصا با سینه بهم سد میگویند تا حال هدا الفرس
 بود که مراد بظالم معنی خود شایسته و در واقع عبد الله عباس را فرات تشبیه نمودند
 باشند از جانب خدا در واقع احمد **سید** و روایت شده است که منقذ است
 شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن علی بن ادریس
 ایشان در حدیث سینه هم گذشت از سید بر الصخر که از محمد بن رواقه امام جعفر صادق
 علیه السلام و نقل است از زید شحام که گفت روزی در در خانه کعبه طواف می نمود و در
 امام جعفر صادق علیه السلام بود و آنحضرت سرتشک بر زد و بکعبه می رفت و می گفت یا شحام ما
 و این ماصنع فی الی ثم یکی و دعائتم قال یا شحام انی طلبت الی الله فی سب و عیب السلام
 عبد الرحمن و کانی الشیخ و هم ما و حلی سبیلها یعنی یا شحام ندیدم که چیزی کرده باشم پروردگار
 من بعد از ان که پر کردند و در عافه بودند و گفتند ای شحام بدتر شی که من از پروردگار خود
 طلب کردم سب پر را و عبد السلام بن عبد الرحمن را که من بچشم ایشان را و ایشان در زندان
 بودند پس خدای تعالی دعای مرا در معرض قبول و اجابت را و در ایشان را بمن بخشید و از زندان
 رهائی یافتند کافی است همین حد و مدح او از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث
 بزرگی که از ائمه الله المؤمن من غیر مخرج معاهه مثال بخدمت امامان که از ای المؤمن هو لا من هو

در حدیثی که در
 کتاب جامع
 است

يقال له شبه الهدى شبه هجره فظفر فاداست هدى بضم هاء وفتح ذال فظفر ذال
 منسوب هدى بل هدى بل يبايد باثبات يا بعدا ذال نه هدى بضم هاء وفتح ذال مذکور
 نميکند مگر از هجده با تا که مضاعف باشد مانند جنوی که بجهنم و منسوب است و اینجا که با
 وجود عدم تحقق شرط مذکور حذف شده است شاذ است یعنی مخالف فاسر است نه انش
 چون موافق استعمال است وقوع آن در قرآن حدیثی منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که مخا
 فاسر استعمال هرگز و باشد که آن در قرآن و حدیث واقع نمیشود فقال اعدا ناپیت ^{صحة} ^{ان}
 که راجع است بکلمات که همدل گفت یعنی آنچه گفتی مرثیه در یکوی ناپیکاب ضعه و نانو
 او یعنی حکایت مذکور یا از سرگرم یا بمس او یعنی سوالی که کرده عاده نما فاعاد فاعاد شاذ
 در این فقره صنعت تعلیل در دفعه دیگر که در گفتن اول مقید حقیقه عاده که ارفع تا نویست
 محقق نیست و اگر بر عاده حقیقه حمل شود می باید چهار مرتبه گفته شده باشد والله اعلم ^{بشعر}
 و لامر همدت شبه فخر باشد شجره پارچه کل خشک شده با می گویند سبحان الله العظيم ^{بجمل}
 بیان معنی در شرح حد هفتم گذشت الاول والا قوة الا بالله العله العظيم قول بمعنی قلنا
هیه نیست قدر شو و توانی که با ما کو با بر خدای بلند مرتبه بزرگ و فقر و فقر مراد بفقیر
چیزی از خبیث بخل است که فقر و الوحیة الذابن کتاب داشت و هم بضم هاء و و انما
مرثیه بریت و مل با اینجا ضعف و ستم است که لازم رسید بان مرثیه است در جمل ذمیه
باسم ملووم فی هر کل صلوة بر بضم دال و با و بضم دال و سگو یا هر فرامده بمعنی غیب ^{بشعر}
الله من عند معنی هدایت خدای تعالی و بیان آنکه هدایت او بر پنج نوع است در ضمن حدیث
پنجم و ششم بیون کو یافت و مل با اینجا نوع اول و نوع ستم است و افض علی من فضلك فقر
دو لغت معنی کثرت سبالات این فایة الفامور فاضل الماء بفيض فیضا و فوضه ای کثرت
سال هیه بسیار کن و بسیار در بر من فضل و کم خود را و کلام از قبیل استعاره با کتاب است
نا بخیل چه نشین شده است فضل الهی در پاره شده و سبلا کردن با و کفاش است ^{بذکر}

بضم هاء که نام ملا فخر است زعمی بختیار زفا ضاوی بن سبکله که مشهور بهدایتی

الجون والجدام والفقير اللهم فقال يا رسول الله هذا الذي بناه الأخرى فان نقول في ذلك
 صلوته وكل صلوته اللهم اهدني من عندك وافض علي من فضلك واشتر علي من رحمتك وانزل
 علي من بركانك قال فقبض علي بن سينا ثم مضى فقال رجل لابن عباس ما اشتد ما قبض عليه انا
 فقال النبي صلى الله عليه واله انما انزلني باليوم القيمة لم يدعها مستعدا ففعلت له ثمانية ارباب
 الجذ يدخل من ايقاشا شرح كلامه بل اغتدوش ورضمنه وبنيش بيكيش اول
 خلاصه كلام امام عليه السلام آنکه آمد شخصي نزد حضرت پيغمبر صلى الله عليه واله که او را شيبه
 ميگفتند وگفت پرسو خدا من پيشه ام دست من با لا فخر است و عرض توانا من ان نماز که بجای که
 نفس خود را بيايد عادت نموده بودم از نماز و روزه و حج بپشت الله الحرام و جهاد بنا که در جهاد
 تمام توانم نمود تعليم ده مرا ای رسول خدا کلامی که منافع نماز خداي تعالی بآن وسبب
 بر من عمل را پرسو خدا حضرت صاوات الله علیه فرمود ندا غاده کن اينکه با تو او او
 سه مرتبه غاده کرد پس حضرت رسو صاوات الله علیه فرمودند نپست کرد و پيش فرود
 نه کلونجی مکرانکه بگويد افتاده است از عجز رفت قلبی که بکار برکت پس چون نماز صبح را گذارد
 ده مرتبه بگو سبحان الله العظيم و بجهده ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم بديستی که خدا
 عز وجل نگاه بدارد ترا حبيب گفتن ان از کوری و ديوانگی و جهاد و ناداری و مشقت پسر پسر
 گفت پرسو خدا اين از برای دنيای من است از برای آخرت چه نيايد کرد فرمودند بگو در عقب
 که گذارد اللهم اهدني من عندك وافض علي من فضلك واشتر علي من رحمتك وانزل علي من بر
 امام عليه السلام گفت فراهم آورد یعنی شيبه هذلي بن کلنا ترايد خود یعنی بواسطه شرم
 ان انکشان خود را بهم نهاد و برفت پس گفت شخصي که اينجا حاضر بود که از روشد فراهم آورد
 اين کلنا ترايدست خود خال تو پس پيغمبر صلى الله عليه واله فرمودند هر چه بديستی که اگر وفا کند
 با پسر يا و گفته یعنی بعد از نماز بگفتن اين کلنا ترايد و نماز را دانسته و انکدار و کسوت
 شود از برای او هشتاد و هشتاد که از هر کدام که خواهد داخل هشتاد شود بيست و هشتاد

اذ انكروا بغداد بملائقات ابوالقاسم حسين بن روح رسيدوا اذا واستكشاف بعض سنا
 نموده بر گشت با و نامه نوشتن التماس نمود که وضعه که بيان نامه همراه بود صاحب الامر عليه
 السلام رساند و در آن دفعه از آنحضرت التماس دعا فرزند کرده و حسب این روح حجاب
 او را بر او زد آن دفعه در عالم باطن بحضور رسيد پس بدند کرد و حاشیه آن دفعه
 نوشتند شد است با و که قد دعونا الله لك فرزف ولد بن زکریا حر بن بعد از آن ابو
 و ابو عبد الله در روجو آمدند و ابو جعفر رحمه الله بر امران خود فرزند کرده است که من
 اقران خود بدعاي صاحب الامر روجو آمده ام و فعم لا فخر و در سال سبصد و پست و نر
 از هجرت دعوت حق را اليك اجابت گفته بودار رحمت از روی پوشتن از معتدل عبد الله بن
 ابی الحنف القمي که از علم و جدين علمای بجا است بعضی گفته اند که در حادث ملاقات امام بن
 عسکری عليه السلام رسيد و دو سنه احد و ثلث ثمانه از و پنا رحلت کرده است از احمد
 عجلان حنين شيخنا هادي بن مهرا که ثقه و عظيم الشأن صاحب تصنيفات بود و صل
 او از کوفه است از اينجا با هو از آمده از هو از بقم منتقل شد و در قم مدتی نوشتن انبان
 ابی عمير که احوال شينون کريانت از معويه بن وهب الحلي که از او بيان امام جعفر صادق
 و امام موسی کاظم عليه السلام و علمای رجال حکم بنوشش کرده اند از عمر بن هبناك البخاري
 الكوفي از سلام بن مكي که هر دو از او بيان امام جعفر صادق و علي عليه السلام از امام محمد
 باقر عليه السلام که گفت في رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال له شئت الهدى فقال
 يا رسول الله اني شيخ قد كبرت سني وضعفت قوتي غرعت عمل كنت عودت بفسيد من صلواته و
 صيام و حج و جهاد و صلواته يا رسول الله كلاما ما ينفعه الله و خفت الله على يا رسول
 فقال اعد لها فاغادها ثلث مرات فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ما حوالتك شجرة
 ولا مدره الا و قد بكت من رحمتك فاذا صليت الصبح فقل عشر مرات سبحان الله العظيم
 بحمده و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم فان الله عز وجل يعافيك بذلك من الصبي

سید محمد باقر
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره

که در بعضی کتب مثبت احکام شرعی نواند بودی دلالت بر استحباب آن نکرده است و اقدام بعمل کردن
 با اتفاق بدعت و شرع نیست و اتفاق علم و بعضی فضلاء بر این وجه برین سخن شاکه اما شاکه آنست
 کرده اند که مراد قوم از آنکه گفته اند در اعمال مستحبیه عمل بجدت ضعیف است و آن کوی در
 اعمال واجب و افعال حرام نمیشود انکه استند هرگاه در باب استحباب عمل حدیث صحیحی وارد
 و استحباب آن بان حدیث ثابت شود و حدیث ضعیف نیز باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن
 فعل مستحبی فلان چیز است چنانچه عمل کردن بان حدیث ضعیف حکم کردن بانکه ثواب مذکور
 بر آن مرتب است و هیچ شک نیست که حکم مذکور از احکام مختص شرعی نیست که بحدیث
 ثابت نمیشد باشد و بعضی ازین وجه حکم ایشان بانکه هیچ نیک از احکام مختص بحدیث
 ثابت نمیشود این معنی دارد که حدیث ضعیف را ثبات حکم مذکور مستقل نیست و باقر
 نمیشود اندا ثبات آن نمودی نه آنکه مؤید و مؤکد حدیث دیگر نیز نمیشود و بخوبی از این
 عمل بحدیث ضعیف در اعمال مستحبی این معنی که هرگاه در باب استحباب عملی وارد شود
 یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف اجازت است که در حال اقدام با عمل صلاحی که دلالت حدیث ضعیف
 نیز بر آن نمود مؤید و مؤکد حدیث صحیح نماند و خلایق در این صورت اجازت محقق نیست
 اما در جوارق بواسطه آنکه نظر مخالف دارد با منطوق عبارات قوم زیرا که کلام
 ایشان صحیح است در جواز ایشان بعمل کما هو که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن کند و
 قابل این تاویل و ترفیق نیست و اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود ناخوشی و در
 ان تقاضای آن میکند که مخصوص حکم مذکور و با اعمال مستحبیه و جمعی ثابت شد چه عمل بحدیث
 ضعیف باین معنی که مؤید و مؤکد حدیث صحیح نماند مطلقا اجازت خواهد در اعمال
 باشد و خواهد در اعمال واجب و حرام و الله اعلم بصفای اولی و مؤید شد
 در این شده است پسند که انصافا بقدر استیجاب صدق محمد بن بابویه القمی از پدر او
 علی بن بابویه که فقیر و عظیم ایشان و مصنف کتب معتبره بوده است مستقل کرده اند که بعد

زیرا که مفروض انتقای احتمال حرمت است کسی که حدیث ضعیف با عشا انتقای حرمت است ^{نکودید}
 زیرا که انتقای حرمت نفس با احتیاط است و با احتیاط حکمی است از احکام شرعی و دانسته شد که
 حکم شرعی بحد ضعیف ثابت نمیشود پس حدیث ضعیف سبب انتقای حرمت نتواند شد
 و بنا باشد که غرض نوی از ذکر جو از توطئه استیجاب باشد و حاصل جو او ان باشد
 که در ماده مذکور جو از عمل از خارج معلوم است بواسطه آنکه مفروض انتقای حرمت ^{است}
 و استیجاب آن بقاعده اصولی ثابت میشود که مبتنی بر استیجاب احتیاط در اعمال است پس هیچ
 کلام از جو از استیجاب مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد تا خلاف منقول علی است
 لازم آید بلکه حد ضعیف باعث تحقق ماده احتیاط است پس آنکه عمل با احتیاط که استیجابش
 بدلیل دیگری ثابت شده باید که همانند خود وقت از برای جو نباشد تا استیجاب و خلاصه کلام
 بعضی اعلام و در این نظر است زیرا که خوف در افتادن مجرم در ماده عملی که حد ضعیف در آن
 بر استیجاب آن دارد حاصل است هر وقت که عمل او در تکلیف از ایامی دانند که ثواب آن با وعاید شود
 چه حصول ثواب بیشتر نیست تا دام که قصد قربت در آن نکند فعل از برای او واجب ندانند زیرا
 که مدار صحت اعمال بر نیت است که انما الاعمال بالنیات پس او بر هر قدر تقدیر را خواهد
 بود میان آنکه چنانچه مقدار حد ضعیف است سنت باشد و ثواب بر آن مرتب شود و میان آنکه
 بدعت و شرع در امور دین باشد و این کتابان مشهور عقاب هیچ شک نیست که ترک
 سنت اولی است اندر افتادن بر بدعت و شرع پس فعل مذکور در هیچ وقت نتواند بود که
 و ابر باشد مباح سنت و بلکه همیشه با حرام و سنت و تارک آن بیفایان
 معاف نیست و فاعل از استیجاب از عقاب بیفایان زیرا که اینست که گفتیم که عمل مذکور در این
 میان حرام و سنت اندر کلمات و همراه با حصر است الا میتوان دعوی کرد که احتمال غیر
 حرمت در آن نمیکنند و بر تقدیر که در سنت این حدیث حسن زینم و نکویم که استیجاب آن با استیجاب
 ثابت است لکن فعل مذکور حرام بعلم نباید چه صاف است بر آنکه اقدام بفعل است بقصد

توری

در حدیث ضعیف

مذکور که از قوم واقع شده این معنی دارد که هرگاه حدیث ضعیفی یافت شود که دلالت بر سخنی
 علی از اعمال داشته باشد و آن عمل از آن قبیل باشد که احتمال حرمت یا کراهت در آن نزد
 است بلکه سنت است عمل با اول این حدیث و اقدام بان عمل بواسطه مرغابیت جانب احتیاطی
 در اقدام بان کمال حصول ثواب و ادوات ثواب است و احتمال خطر و افتادن بگناه نیست زیرا که
 عمل مذکور بر آن تقدیر خواهد بود و همان با عنایت استیجاب آن پیش احتیاط قضای جواز بلکه
 استیجاب آن خواهد کرد اما اگر دایر باشد پیش حرمت و استیجاب مثل آنکه حدیث ضعیفی که
 در باب استیجاب علی وارد باشد که احتمال حرمت در آن روح حکم با استیجاب آن و چیزی ندارد و
 مقصود از نسبت با اگر دایر باشد پیش مکروه و مستحب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استیجاب
 علی وارد باشد که احتمال کراهت در آن کفایت نماید اگر مرثیه استیجاب پیش مرثیه مکره
 رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که بر تقدیر استیجاب بر فضائل مرثیت باشد زیاد
 باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مرثیت است احتیاط مقصود عمل آوردن خواهد
 بود و اگر مرثیه کراهت رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش
 مرثیه زیاد باشد باشد بر ثوابی که بر تقدیر استیجاب بر فضائل مرثیت است احتیاط
 ترکش خواهد کرد و اقدام بان سنت نخواهد بود و اگر هر دو در یک مرثیه باشد میان هر دو
 ثواب مساوی باشد یا مرثیه هر یک معلوم نباشد جای توقفت است و گمان است که در آن
 عمل اولی باشد زیرا که بیاحاطت بحضرت نیست و بی عبادت میشود و ثواب آن مرثیت
 چیزی میباید که احتمال استیجاب بواسطه مرود حدیث ضعیفی و آن روی جواز عمل بعد
 ضعیفی در اعمال استیجابی شرط باشد بانکه احتمال حرمت در آن نزد استیجاب عمل شرط
 بانکه احتمال حرمت نباشد و جانب احتمال کراهت رجحان نداشته باشد بعد از آن که در
 در این مقام بجای ماند و آن است که هرگاه احتمال حرمت در فعل مرثیه جواز آن بواسطه
 ضعیف نخواهد بود چه بر تقدیر که حدیث ضعیفی نباشد نیز اقدام بان جایز خواهد بود

ان كان رسوله صلى الله عليه وآله لم يقبله يعني هر كس رسيد باشد باو بر شي چيزي از تو
 بر چيزه از اعمال خيري عمل آورد باشد از او رسيد باشد و اگر چه رسول
 خدا صلى الله عليه وآله گفت از او اين است سبب كه فقهاى طارضوان الله عليهم در بحث از دلائل
 بود كه بعضى اعمال ساهل و بسيار نمودند و با حادوث ضعيفه بعضى اعمال سخت دانستند و حكم
 كرده اند بر ترتيب ثواب ان پس بر ايشان وارد نمايد كه با انكه منقول عليه جمع علمائى است كه بجا
 ضعيف حكم شرعى ثابت نميشود و ايشان استيعاب از انكه حكماى شرعى است از احكام حسه شرعى است بجا
 ايشان كرده اند و هر كه حكم با استيعاب ان عمل بان احادوث ضعيفه است بلكه بان حد حسه است
 انكه مشهور و معتقد بعضى حادوث بغير نيز هست بخيا پنجه و كور شد بلى بايد همچو كه ايشان حكم
 شرعى بر ايشان صحيح نيست بلكه با حادوث صحيح و بجا حسن موثوق حكم شرعى ثابت نميشود و اگر چه
 مشهور و معتقد باشد با حادوث بغير نيز است و ايشان نه ايشان از جمله است و جمع
 كه اختيار ان كرده اند بقاء قبل اند و بسبب انكه در حكم بوجوب بعضى اعمال كه احادوث ضعيفه
 دلائل بر ان وارد مستند با اين حدوث نشاندن و ايشان اعمال منقول دانستند ظاهر است بر انكه بجا
 دلائل نداده مگر بر ترتيب ثواب تمام بعضى اعمال كه حد ضعيفه در باب استيعاب ان وارد باشد
 و اين معنى ثقاتى امر بتمام بان عمل نيكند مستند بوجوب بتمام عمل ان بتمام
 ظاهر شد كه در بيان كه اصحاب طارضوان الله عليهم را اعمال سنى على با حادوث ضعيفه را بجز كرده اند
 چه چيز است در حقيقت دليل ايشان و استيعاب عمل مذكور بان حد حسه است نه ان حد ضعيفه
 نه ايشان چون بطريق مخالفين اين حد نقل شده است يعنى علامه از علمائى ايشان بعد از نقل
 ان اشكال كه قوم بجز كرده اند بلكه مستند دانستند ان عمل كرده بجا ضعيفه و در اعمال سنى
 چنانچه فرموده كه از شاه علمائى ايشان در كتابى كه در شرح بان كرده است انكه هر ثقات
 نماند بر انكه احكام شرعى با حادوث ضعيفه ثابت نميشود و بر اين وجه از او پرسيد كرده است كه بجز

گویی تا غل در مرتب تو ای مذکور شرط نباشد بلکه اگر احوال صحت و کذب و هر دو نظر بر افعال
مرتبه داشته باشد عمل قبول او کند تو ای مذکور زاد و میباید بل شیطان است که ظن دروغ بان
نداشته باشد بواسطه پیام بعضی شواهد و ظواهر بان و ظاهر است که تصریح راوی مخصوص تو ای
بشرط نباشد بلکه ذکر تو ای نیز در کار نیست و مجرد شپندانکه فلان عمل سنت است یا فلان
عمل مکرر هست و نیز شپندانکه فلان و نیز ان کافی است که آن لاجرم ضمیر اجماع یا عابد است
یعنی خواهد بود مراد تو ای از شیعی که بعمل او در اثر کرده باز اجماع است بمن موصول یعنی خواهد
بود مراد تو ای از یعنی تو ای که بطبع ان اقدام بفعل یا بترك مذکور نموده و ان لم یکن علی ما بلغه
اسم کان در این فقره ضمیرشان است که در بکن مستتر است و میباید بود که راجع باشد به شیعی که
چهره نموده باشد انتی که استیجاب با کراهت از شپندانست بر وجهی که شپندانست یا تو ای اگر چه
نیوه باشد تو ای که نیز شپندانست بر فعلی یا بترك مذکور شپندانست بر وجهی که باور شپندانست یا بجهت
باشد یا بجهت شپندانست بر وجهی که شپندانست یعنی بر او حید از پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر
نشده باشد مؤید این احوال است آنکه در حدیثی دیگر و ان لم یکن الحدیث كما بلغه و ارد است
نماست اول بیاید است که طرفی از حدیث است علما هر دو معنی بولش و او در اند و بعضی
احادیث دیگر نیز نباید باشد مثل حدیثی که در و این کرده است از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلبی در
کتاب کافی از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از محمد بن سنان از عمر بن زعفران از محمد بن عوفان که گفت
شپندانست از امام محمد باقر علیه السلام که میفرمودند من بلغه تو ای من الله علی عمل فعل فلان العمل
الما من ذلك التوای تبه و ان لم یکن الحدیث كما بلغه یعنی هر کس که بپرسد یا تو ای از جانب
خداوند تعالی بر عملی پس بجای و در ان عمل را بطبع ان تو ای باید از او اگر چه نیوه باشد ان حدیث
چنانچه باور شپندانست حدیثی که در و این کرده است از محمد بن یحیی از ابو یزید و کتاب تو ای الاعمال از یزید
خود علی بن یحیی از علی بن موسی از احمد بن محمد از علی بن حکم از هشام بن صفوان از امام جعفر
عساف علیه السلام و ان این است من بلغه شیعی من التوای علی شیعی من الخبر بعد کان لاجرم ذلك

تخریج کرده اند باینکه علمای امامیه در این مسئله مختلفند بعضی از ایشان ببعض اقوال بنا
 قابل شده اند و قول مذکور را شیخ معین الدین البراجی ای اصلاح این ادویس و شیخ ابو علی
 طبرسی نسبت داده اند و شیخ ابو یوسف حقیقت است و این باب احتیاج بسطی در سخن دارد که
 مقام و اجتناب از نیت و الله اعلم و هو یعلم الخ و التوابع حدیثی و دیگر روایات شده است
 بسندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلبی از علی بن ابی حمزه از پدر او روایت ما شدیم
 از محمد بن یحیی عمیر احوالش از پیشرفسان هشام بن سالم که از او بیان نمود امام جعفر صادق علیه السلام
 است ما از امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث روایت کرده است ما امام یحیی بن طوق امام جعفر بن محمد
 الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند من سمع شیئا من التوابع علی شیء فضعف کان له جرم
 و ان لم یکن علی ما بلغه شرح کلامه بلاغت نظام ان نورد بدو از پیشرفسان اغاز و در مباشر
 اغاز مشتمل بر روایت پیشین است اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هر کس شیئی روایت
 چیزی را از توابع بر محلی و جوی با عدا یا بغی با او برسد که اقدام بقتلان عمل یا ترک فلان عمل
 دارد بفعل آورد انرا یا ترک نماید یا بجزا بود باشد مراد از توابع انوا که چه نبوی باشند از هر چه
 ما و سپید باشد پیشین و هر کس من سمع شیئا من التوابع می تواند بود که مراد بشیخ است توابع
 مطلق و سپید با او باشد خواه بعنوان شیخ از او یا بمقتوی خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتب
 از کتب فقه یا حدیث یا روایات نوشته اند و مؤید این فهم است آنکه در بعضی احادیث که در
 باب بطرفی دیگر منقول است بجای من سمع شیئا من التوابع من یبلغ شیئا من التوابع واقع است و می تواند
 بود که مراد شیخ از زبان او یا مقتوی باشد و از بابوع که در حدیث دیگر واقع است نیز بابوع
 بطرفی سماع از او شده باشد زیرا که در امتقان چنانچه در شرح حدیث اول سنی ذکر یافت بر این
 وجه شایع بود و نوشتن احادیث در این کتاب حکام بعد از ان بهم سپید و اما آنکه محمول بود
 سماع و بلوغ مذکور بر محل ان بر یکی از وجوه شش گانه که در شرح حدیث مذکور اشاره با آن
 رفتا که هر ممکن است اتفاقا در دولت و چو عبادت مطلق واقع شده ظاهر است که مطلق را

حدیثی که در کتاب
 شرح معانی
 آمده است

با جناب کبار چنانچه مدلول دیگر بدست بر نفاذ کلام کتاب از صغیر همان باشد و هر
 کدام گاهی چند باشد علامت صورت معقول دارد اما هرگاه گاه آن هر کس باشد و وصف
 بصغیر و کسب اضافی باشد چنانچه از پیش رفت امر مذکور و صورت نیست مفاد این است
 پیدا نه پس چون حکم مذکور صحیح تواند بود جوایز آنست که مراد از اسرار صغیر بسبب اجتناب
 کبار که مدلول ایشان نشاید بر آنست که اگر کسی در کتب و اسرار مذکور کلام کتاب
 گاه باشد نفس او ببرد و رغبت نماید چنانچه تواند خورد آن هر دو نیاز آورد چون از گاه بود
 باز اینست خورد در اهل اولی که بر آن گاه بود که از او حاصل بشود باعث دفع عقاب
 از کتاب گاه خود راست و بسبب آنکه این فعل از بد بیشتر و مثل آنکه کسی را نسبت بر آن
 حرام باشد بود افسوس شود و نظر بجزایم بیشتر و نفس و ببرد و رغبت نمود اگر نظر از اجتناب
 کند و پیرامون بویسه نکرد نظر کردن مذکور مغفور خواهد بود بر این وجه که گویا اند
 در این سخن نظر است و وجه نظر چنانچه محقق نیست ظاهر آنست که از این سخن بیامد
 میشود که آنکه گفتند که عامل آنست که از گاه آن کس ببرد و اجتناب باشد بصغیر امر را نماید
 مراد از آن این باشد بلکه این معنی داشته باشد که هرگاه در امر او وارد شود که گاه یک
 بیشتر از گاه دیگری باشد خود را از کتاب گاه بزرگتر باز آرد و بر گاه خود مراد نماید
 و این معنی اگر چه میان علمای مشهور نیست و هیچ یک از مصنفان خود ایشان مذکور نیست بلکه
 مشهور است ایشان خلاف داشتند و اینست که مذکور صاحب نقاضای غیر این معنی
 نماید پس آنکه بعضی اعلام گفتند که هر گاه گاه آن هر کس باشد و وصف بصغیر یا اضافه نماید
 لازم میباشد که هر گاه باعث دفع عذاب باشد و از دنیا باشد محقق نماید که کلام شیخ ابو علی
 چنانچه گذشت مشهور است بر آنکه این گاه آن هر کس باشد منقول است علیهای امامت است
 الله علیه و مراد از او میان علمایان مشابهت کلام او در صد این سخن کلامی باشد چنانچه
 گفتند فقط هر کلامی که نکویید دانستند که او میگوید اما بعضی فاضل متأخر

در کتب
 کبار

هَرَوَا اَوْلَادَكُم عَذَابٌ مُّهِينٌ یعنی از مردمان کسی هست که بخورد بعضی طریقت هند و مشغول
 کنند از ذکر حق و یعنی بدل میکنند سخن حق را بدان تا گمراه سازد مردم را از راه خدا تعالی
 یعنی تا بازنواران شنید قرآن و خوانند آن بی دانش و برهان و فراموشی آیات قرآن را و سخن
 و اضمحوس آن گروه سرایشانراست عذاب بخوار کنند که بیسببی ^{و افاضی} در دنیا و عذاب و جز
 آخرت چه آید بدن کور بنابر آنچه بعضی مفسر گفته و نشان ^{کما} ^{کثیران} مغنیه سخن بدند
 و مردمان را باستماع اصوات و آنگاه ایشان از شنیدن سخن حق باز داشتند پس عیب جمعی که کبریا
 هر گناهی را می دانند که حضرت عزت در کلام مجید عقاب بران وعده کرده است عذاب کبریا شد
 و الله چهار مرتبه اصرار بر صغیر چنانچه از پیش رفت و این چهار وجه گناه را این یابود در کتاب
 عیون الخیار الرضا ان امام رضا علیه السلام فرموده است که از آن جمعی است از کجا پرشمرده اند و این
 ده مذنب که مذکور شد و وعدد گناهان کبیره بر هر مذنب جمعی از علماء رفته اند چهار
 دلیل از حد کلام بر مذنب عشره قائم نیست که باعث طینت خاطر می دواند تا ب تواند
 شد و یکی که در اخفای و ظاهر نبودن آن بودم مصلحت نباشد که عتول مانان شود بر چنان
 در اخفای و شب قدر و صلاه و وسطی که در آن کرمه و منا فظوا علی الصلوة و الصلوة
 الوسطی واقعت و اسم اعظم بران وجوب است از این عیال نقل کرده اند که از و سؤال کردند که آیا
 گناهان کبیره هفت اند یا بیشتر گفت عتق آنها بخصم نوزده است که بخصم طراز شای
 بخاطر شد که آنچه علمای نامیه خوا الله رفته اند که گناهان کبیره اند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی
 تصریح بیان کرده منافیات دارد و آنچه مقرر شده است که اجتناب از کبیره باعث مرزش گناهان
 صغیره است کما قال الله تعالی و ان یجتنبوا کما امرنا لعلکم تتقون عتده تکفر عنکم سبناکم
 و ند خلکم مذ خلا کبریا و عجزش سبب ذکر یافت و هرگز که امر مذکور تقاضای آن
 میکند که کبیره گناهان چند باشند مشخص و ممتاز از گناهان صغیره
 تا چون از آن جناب نمایند دانند که صغیره ایشان امر مذموم است حاصل آنکه امر مذموم

مطبخ شیخ الاسلام انصاری که از اعیان صوفیه است فرموده است که اگر در پیادان شهر مسافری رود
 و همان در و پیشی بنی اسرافیل باشد اسرافیل بود که از امر خدای تعالی صرف تمامی در آنجا
 نقل شده است که اگر بر هر کوهی احدی در جود نبی صرف کند اسرافیل نباشد اگر جوی یا چشمه
 مدی باطل خرج نماید اسرافیل باشد نظر جوانی که چهره او ایم داشت پس دستار او بر کوه
 پیغمبر نیست و اسرافیل گفت اسرافیل نیستند پس پانزدهم شدند بر بعضی ضایع کردن مال و در
 جمالی که نباید صورت گرفته صحران کردن آن البتدیر با کافران و الخوازمی طین یعنی بدستی که ضایع
 کنندگان مال و معنویان و آن شیطانند که در عمل مذکور پیشتر سخن او کرده اند و در دفع فریب او
 خواهند بود و از بیم حیات که در مال غیرها نیز و این است آنچه حضرت علی علیه السلام که
 در ضمن خطبه اخرون خود چنین فرموده اند که من خاتم الانبیا و امیر المؤمنین و امیر
 علی غم برین اسلام و نفی الله و علیه غضبنا فمیرید الی النار فیهوی برقی شفر جهنم ابد
 الابدین یعنی هر که حیات کند ما نفی او در دنیا و آخرت با حلیش نرساند تا بجز در صورتی
 درین اسلام خواهد بود و در معرض نقای الهی در خواهد آمد که در حالتی که غضبنا که باشد خدا بیعتا
 بر او فرودان برسد که او را بد و دفع بر نرسد او را بر روی دوزخ بدارند مشرف و در افتادن جهنم
 در آن ابد الابد است و اشغال بمال او که عبارت از شپش و فواخس و ناز و غنا است که با جمعی علی
 امامت جمع افتاد ان حرام است بخلاف جلال که در عرف باخته شود که زمان منوار بود
 بشرط که نامحرم او از ایشانرا پیشیند باشد و شعر اطل که بنویسد کذب مغایب مردم باشد تا
 خوانده نشود نهایش مادام که اصرار بر آن نداشته باشد بعضی غیر ایشان میدانند و بعضی از جمله
 کجا برش شهر فاند و استلال کرده اند بحسبی که عمل از مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
 در این کرده است گفته است از انحضرت شنیدم که میفرمودند لغناء تمام او صد الله علیه و آله
 غنا از جمله کثافتی است که خدای تعالی اشر و دوزخ را بر آن وعده کرده است و این است از کلام
 بجهاد مالوت کردند و من الناس من کذب له و الحمد لله البصل عن سبیل الله و غیر علم و یقولها

شیخ الاسلام
 ابن عربی
 در بیان
 اسرافیل

بیت شکر و شکر

کتاب شکر

و در مقام او را بفرموده و در او در فلان میان دو کوه از آتش بنیانشند و گویند که کلبها
 و در آنها یعنی تپه های و بسج این دو کوه آتش را و اینها را صیبه سوره باشد و پیشو باشد
 بیست و یکم دهی و پیش شایگاه و در وقت بود که گم و بیست خیر کنند هشتاد اعانت
 ناری دادن اهل ظلم و کافریست در این باب آنچه در شرح حدیث آنرا هم تفصیلا بیان شود
 ذکر یافت نهیم تا خبر در ادای حق هر یک با وجود قدرت بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است
 امام جعفر صادق علیه السلام که من حیثی خوالی من افامه الله بوم القدر غمما عام علی
 حتی تسبیل من عرفه و در پیوسته می ماند من عند الله عن قبل هذا الظالم الذی حیثی غمما
 حق فرموده بیست و یکم بوم شکر یا التبار یعنی هر کس حیثی کند و پیش خود نگاه دارد
 حق مومنین را ایشاده دارد و از حق تعالی روزی هفتاد و عرصه عرصه موازی با فضل
 دنیا بر پایهای و ثبات که از کهای و در خانهای عرفیست آن اید و منادی ندا کند که
 از کهای از جانب خدای تعالی که این ظالمی است که حیثی کرد بر مومنین حق را و انا وجود
 قدر بر ادای آن در مقام ادای آن شد پس چهل روز زشت او بگردانند و بعد از آن در
 خود در رسد که بدو زخمت برسد و در حدیث آمده است از امام مذکور علیه السلام که ای مومنین
 حیثی مومنان عن مالک و هو محتاج لیه لم یذوق الله من طعام الجنة ولا شرب من ریح الجنه یعنی هر
 مومنی که در مقام حیثی مومنین را بد از مال خود و بان مال احتیاج باشد بخدا قسم که هرگز
 بخشد طعام بیست و یکم یا شام هرگز از ریح جنوم که عیبان از شراب اهل بیست است در هر
 در مال خود بخورند یا در بر بچند در کار باشد صحت کردن که ان الله لا یحب المسرفین یعنی بدستی که
 خدای تعالی دوست ندارد اسراف کند کار او در کتابت همه القلوب آورده است که در نوبت خود
 در اسراف است و از بعضی پیشانی نقل کرده اند که گفته اند منی هر چه در زمان است که هموار
 مصر و اکل و شرب باشد بیست خوالی بین که از سخن شام دارد اندیشه شراب و طعام سکم
 از خوشی و خوشحالی گاه پیر میکنند که خالی فارغ از عمارت و ایمان در وقت نماز و شکر است

گنند اندر عقل الهی عام است بر خاص بنا برین باینکه مبادی لغو در حرمتان چنانچه کوی با حرام
مختص است در این و غیر این نسبت بان حرام نیست با بواسطه آنکه حکمت معنی است و عقل
آمد که عبارت از آنست که در این و در آن پای دو آمدت قال فی الصحاح صحیح است و استناد
موردی با استنباط از این سخن گنند شدن سخن است با باعث استنباط آنکه در شمول داخل مانا
نحو میکند و با جمله شود آن و در شوکر فتن خطا نیست بزرگ لغو الله علی الواشی و المرئسی
فما یقتضی شود آن که هر چه حرام است که از او سبب آن سازند که بجهت شخصی و خلاف حق حکم
کنند اما اگر جناب او حق باشد چنانچه خواهد که حکم کند و فرموده آن تا حق و ضایع نشود
بنا بر است اما در شوم کردن و حکم شرع مطلقا حرام است خواه بحق حکم کند و خواه بیاطل و بعد
از آنکه بکفر و بر او واجب است که بجا حدیث رسانند و اگر رسانند با پیش او تلفت شود ضمانت که عو
ان با پایهای از او برسانند و بعضی گفته اند که مراد بجهت در این است و راست و الله اعلم
نفسه قمار باختن که لیس المیزان لاصحاب الاوکلام و جنس من عمل الشیطان چه برادر بمی
قار است و مراد بقمار بی که از جمله کباب شمرده اند هر بیعتی که در آن شرط بر چیزی شده باشد
که هر کدام بر نماند از یکدیگر و لعب بدین شرط مثل بز و شرطیج و امثال آن که در شرط یاخته شود
اگر چه اجماع علما امامیه بر حرمت آن منعقد است اما قمار نیست و تا اصرار بر آن شود غیر است و قمار
و اقسام حرام است اما سابق و پیش از آن و استخوانی و آنچه علی استبان چنانچه در شرح حدیث
و استبق که برافت هفتاد و یک و در آن که عبارت از آنست که کمال کردنت کاهی که چیزی
فرستند و هم چنین زیاده کشند و زیاده کول کردن کاهی که چیزی خریدند قال الله تعالى وکیل اللطفین
لذین اذا نکالوا علی الناس ذنوبون و اذا نکالوا هم ذنوبهم و ذنوبهم یعنی ذنوبی
مردگانند که در کول و وزن را آنان که چون پیشانند به پیمان مردمان برای
خود تمام و چون می بینند برای ایشان بای سنجید بتر از حق ایشان می گاهانند
و زبان با ایشان می رسانند و سبب او آنند که هر که در کول و وزن خیانت کند مردمان

بسیار است

زین است
تفصیل آن

و مگر خدای تعالی که پادشاه گناه گرفتارند از آنکه اگر کسی بماند و رسد و مؤاخذه نمودند و
 بعضی چهارده گناه دیگر از یکبار شهر و اندسوی پنجمین گناه و اینها نیز آنکه
 در اصل بر جبهه اقبال مذکور است و بعضی در دلیل دره عشرت است و اینها اول گناه خوردن
 و مرد همیشه مرده هر صنف از حیوانات مرغیان و بجز اینست که نفس سبب باشد باشد
 یعنی در وقت بریدن خون او بقوت و دفع بر او آید روح او بی تابا که که عبادت از قبح
 بر قانون شرعی غایت از بد رفتن باشد خواه اصلی باشد مثل کوفتند و مرغ خانگی
 و امثال آن و خواه وحشی مثل بجز مرغیان صحرایی درم خوردن خون و در زبان خونپس
 روان باشد خواه از حیوان ماکول اللحم باشد و خواه غیر ماکول اللحم اما خونی که در
 نباشد مخلوط باشد بگوشت حکم آن گوشت دارد اگر از حیوان ماکول اللحم است مثل گاو
 و گاو و امثال آن حلالست و اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مثل شیر پلنگ و ما شکان
 خرم و هم چنین خونی که شبیه گوشت است مانند جگر مثل است یعنی تابع گوشت است
 نه بپزد و در غیر خفاست مباح است مباح است مباح است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی مکروه و اجزاء
 علمای امامیه بر حرم است منعقد است مباح خوردن گوشت خوک و پوستان استخوان و خواص
 مطلقا تابع گوشت است چنان خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدا بر زبان آورده
 نشود و دلیل بر حرمش این چهار چیز است این فرست حرم علیکم الهیة و الدم و لحم الخنزیر و ما
 اهل غیر الله به و اجزاء علمای اهل اسلام نیز بر حرمش منعقد است و احادیث نبوی بر
 آن وارد پیغمبر خوردن است که در کثیر از آنها هم پیغمبر عموفا الامم و العدا و اکلام السحت
 لبسها کاتوا بملون یعنی مبینی اجمالی و بسپای از منافقانرا که شتاب کنند و اقدام بکنان
 و در مباد و ظلم و فحاشی بر مسلمانان و خوردن ایشان سحت و اصرار بر بدسختی که مگر
 شد اند ایشان را و بمل و پادشاه سحت و اصل لغت یعنی حرام است فاحش العجاج السحت
 الحرام و مراد از اینها نیز آنچه معصومین کشند و الله اعلم و شوق است و اینکه رشورین

بجای خود

روناهی من شبهاست نزد آن بیشتر است از سایر مواضع تمام روزی که التماس و التماس
 فاطمه و ابدا با جزای ما کسبا یعنی هر که که در وی کند زنی که مرثیه زدی شود بر وی
 ایشان جزای علی که مرثیه شده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد اشیاء که
 بنی اکتور الله و لا یسر بالبرکة الخیانة و التفرقة و شرب الخمر و الزنا یعنی چهار چیزند که راختن
 نشوند مگر آنکه خراب کنند آنخانه را چنانچه هرگز عمارت بنا بدانمانت را خباثت کرد و در
 نمود و بنا مشرب خمر شد و زکارتی هم بقبض عهد شکستن پیمان که با خدای تعالی یا
 پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته شده باشد که اولئک لهم
 اللعنة و لهم سوء الدار یعنی آنانکه شکستند عهدی که با خدای خود بسته اند بعد از محکم است
 ان یقولوا اعترف و یریدوا ان یفرضوا فیهم و الله اعلم ان یقولوا ان یقولوا ان یقولوا
 و کتابهای او سب نماد کردند بسبب روزی بر ایشان است بخط و غضب الله و در روز
 رحمت او مراد ایشان است بگد و بنا و آخرت باز در هم نغز بعد از هر یک که در آن دیار کفر سبلا
 اسلام و تشریف اسلام فایز شد باز بدینار کفر نقل کرد و در اقامت ایجاد داد و لفظ نعر
 در این مقام بعین و عین هر دو روایت شده است بمعنی و لکن میان اعراب یاد پذیرشین
 یا ما خود از عربت که بمعنی و وفادار از وطن است و در نهایت این شریعتی بلفظ مذکور
 است و روایت بعین لفظ دار ذکر شده و در کلام بعضی علمای مذکور است که نعر بعد
 از هجرت این زمان بعد از اشغال بحصول علم و بهر هم از آن بافتن نکران دادند و خو
 غریب آن ساختن و الله اعلم و باز در هم پاس از خدای تعالی و ما امید شد از رحمت او که
 و لا یسوا من روح الله انه لا یسوا من روح الله الا القوم الکافر یعنی نا امید شوند
 از رحمت خدای تعالی بدینکه شان او این است که نا امید شوند از رحمت او مگر کافر و کافر
 سیر هم این بود از مکر خدای تعالی که فلا یمن مکر الله الا القوم الخاسر یعنی این
 شود از مکر خدای تعالی مگر کافر و فانیان کاران که بسبب کفر و نفاق زبان زد هر چه جانی با

سقی

جواب

بود و فرستاده آن و خوانده آن و بردارنده آن و کسی که بجهت او بر می آید و خوانده آن بهای آن
 مسای آنند و احداث مرض و مسای آنند و کاهان هر شنبه هر کس بر دم خود از اندام او بپوشد
 یا اضرائی یا ازین بر کشته هر کس که بخورد از اندام او ببرد بنویسند برای او و گاهی کسی که خود
 خورده است از او کسی که بخورد از او ببرد و شد از این غیر خود قبول نمیکند خدای تعالی از او نما
 او را و نه روزه را و نه حج را و نه عمره را تا آنکه توبه نکند از آن و اگر ببرد پیش از آنکه توبه نکند
 بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخورد از او با هر چه که در دست است از آن خورده است شتر
 در آخر آن صد پندیم که عباد و فرزندیم بدین و فحاش است که در دیکم ای دفعه جمع کند
 تا چون اهل و دفع شده شوند دفع نشکند آن بنایند هشتم استمال کعبه یعنی صلاک باشد
 امور که در حرم کعبه اقدام بان حرام است مثل کشیدن صندل کردن کبوتران حرم امثال
 که در محل خود بنفصل مذکور است قال الله تعالی من یردینه بالحاد بظلم تذفر من عذاب الیم
 یعنی هر کس اراده کند از آن بگذرد از راه راست و از روی ظلم و شتم کاری پیشانیم ما او را عذاب
 بود ناک و الحاد حرم بقول بعضی فقهاء بر نحو حلال ساختن حرام است و آن و گفته اند
 که الحاد و حرم ارتکاب هر چیزی است که گناه باشد حتی ششام دادن خادم و خوار دانستن
 طعام و امثال آن اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم کعبه حرام است و عذاب است و اگر
 چنان اقدام بان واقع شود بخلاف مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه گناه نماید تا بفعل
 نیاید و اثر دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه گناه نماید تا بفعل نیاید از آنرا مشق عذاب
 نمیشود و بر مخرج اراده آن عظامی مرتب نیست چنانچه در این کتاب عنقریب مذکور خواهد
 شد انشاء الله تعالی و این مستور رضی الله عنه نقل کرده است که اگر کسی در عذاب اندیشه
 نماید که کسی را در حرم کعبه بقتل آورد عذاب الیم خواهد چشید و گفته اند که چنانچه حرم
 مکه مخصوص است بصلوات حسنان زیاد شدن ثواب عبادات چنانچه نماز در آن مثلا
 با چندین نماز و غیر آن برابر است و احادیث بسیار در این باب وارد شده جزای مسای و عفا که

بعل آورده است زان پس اجتناب کنید و خود را از آن باز دارید تا باسد که دستکار شود
 و قلاح و غیره زنی با بید چهره در این آب شرب بخورد و مقابل پوست اصنام یاد کرده از کتاب
 از آنکه هر دو در گناه پاک مرتبه دارند و در حدیث وارد است زانام جعفر صادق علیه السلام
 که حدیثی از محمد بن ابی بکر بنی شام و بنی شام ^{بدر} در آنست که ما نند عبادت کنند
 ختم خمری میان ایشان خواهد بود و در کتاب عقاب الاعمال که از مصنفات این پیر بوده است
 آورده که از آنکه جعفر صادق علیه السلام که خوردن شراب بیشتر متضمن شر است با ترک نماز
 امام فرمودند که شراب الخمر یعنی خمر در شراب بعد از آن فرمودند میدانی
 سبب آن چیست آن شخص گفت نه ای خیر نذر رسول خدا فرمودند که نه بیشتر حال لا یصرف
 و غیره بنویس و از بسبب خوردن آن حال قویست میدهد که از شناختن پروردگار خود بازماند
 و هم در کتاب کور و ابی که بر آنست عبد بن عباس که حضرت رسالت کرد و ضمن وعظی که خطبه
 آخرین خود بنام فرمودند فرمودند من شرب الخمر و الدنیا سقاء الله عز و جل من الاشیاء و الرویه من
 مع العقارب شریرتسا و طعم وجهه الاناء قبل ان یشرها ثم یفزع الی جوارح البقعه
 بتانی به اهل الجحیم یومر به اهل النار و شاربها و عناصرها و معتصرهای النار و یغنی
 و میناعها و جامها و المیزان لیموا کل ثمنها سوا فی مرضها و ایها الامم من سقاها کان یهودیا
 و نصرانیا و صابئیا و من کان یشرها من الناس فلیب کوز من شر فیها الامم و یلعها او اشر فیها
 لیسوا یقبل الله عز و جل من صلوة ولا صیام ما ولا حج او لا اعتمار و حتی یتوب منها و ان ما
 قبل ان یتوب کان حقا علی الله تعالی ان یقبه بکل جرعتة الدنیا شرب من صد یحیم
 یعنی کسی که شراب خورد در دنیا میخورد و اندوختن خدای تعالی را عزت و چیزهای فاسد شده
 و زهر عقربها شرب می کند هر چه از عفو نیست و حدت آن تمام گوشت روی او در ظرف قبل از آنکه
 بولب گذارد پس از هر پیاشد گوشت پوست او مانند مردی از او داشته باشد از آن اهل قیامت
 آنکه فریاد دهند که او را بسوز و زخم بر بدن او خورند شراب فشانند آن در آتش و زخم خواهند

و شراب خمر است

کتاب در بیان

بیل نباشد بلکه مشرک باشد یا او تعالی شانه و غیر او مثل الوجود والچی و امثال او
 یا سو کند بغير خدا تعالی و نامهای مقدسه او مثل سو کند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله یا سو کند
 از اسم معصومین علیهم السلام یا بصحیف و کعبه و امثال آن صفات خدای تعالی مثل آنکه
 بگوید بجلال الله و بقدره الله و امثال آن سو کند شرع نیست بخلاف اذان که لازم
 نمیشود و هم چنین بعضی عبارتها که در وقت اداء سو کند بعضی عوام بر زبان میآورند مثل
 آنکه خدای تعالی از او بر باشد یا از خدای تعالی بر باشد یا در شمی غیر و اثر کرده باشد
 یا مصحف سوخته باشد یا از زمین بیکانه شده باشد و اینها از این بیل باشد سو کند شرع
 لازم عرض اعتبارنا فطانت شتم کواهی ناهق و اینها و الشهاده لله یعنی برای دید کواهی
 از برای خدا و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و آتش که من شهد الشهاده للرب و علی وجه مسلم
 ذمی او من کان من الناس علق بلسانه يوم القيمة وهو مع لمنافقین فی الدرك الاسفل من
 النار یعنی کسی که کواهی دهد بد شرع بر هر مسکنا یا کافری که از اهل ذمه باشد یعنی بکنایه
 از کتابهای خدای تعالی که بر پیغمبران او نازل شده ایمان داشته باشد و قبول جزیه از اهل
 اسلام کرده باشد یا مانا پستان در آمد هر اینها و بخت خواهد شد روز قیامت بر زبان خود
 و او با منافقان خواهد بود و در طبقه پایین تر از منافقان و شیخ که موسوی درک الاسفل
 و از امام حنفی ضابطه علی السلام نقل است که تو بر شهاده الرزوان بود المال الی انفسها
 و ان شهد بعد اخر یوم نصف المال وان کافوا لک فیهمون بالسویة یعنی توبه کواهی ناهق
 آنست که مالی را که سبب شهاده او از کسی تلف شده باشد یا نکر او کند و یا او دیگری در آن کواهی
 شراب باشد ضوی اذان او بد شرع اذان دیگری اگر کسی ناز پاوه باشد هم شرک
 بدستدیر بر یکدیگر هضم شراب خوردن اما الخمر و البسرا مضایب الا لای و حین من عمل
 الشیطان فاجنبوه لعلکم تعلمون یعنی این است و جز این نیست که شراب قمار و بیلان که مضایب
 اند برای عبادت غیرهای خدا که بر آن فال میگردد بیلان نیست که دست خورند و بر شیطان

شان جمعی نازلست از علمای بهر که بواسطه ماندن در مقامی بقوی که شاید با ایشان عاید شوند
 پنهان کردند صفاتی پیغمبر صلی الله علیه و آله که در نور نبوت دیده بودند و بدل آن اینچنین
 مدعای ایشان بود نوشتند سوگند یاد کردند بدین روغ که از پیش خدای تعالی بران وجه
 نازل شده تا نباشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان غالب بگردد بعضی گفته اند که در
 شان هر که نازلست که سوگند بدین روغ یاد کرده بود که صاعی که خوریده است تصرف نمود که بر
 و خلاصه معنی و الله اعلم انست که در سوگند که آنان که به فرشتگان بدل میکنند عهدی که با خدا
 تعالی بستند و سوگند آن در روغ خود را که در این صفات صطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 بصفات دیگر یاد کرده اند که بنیای آنند که ان صاعی چند جو و کوی چند که با من بود
 که از کسین الا شرفی که فرود آمد و اقدام با این عمل نمود آن کرده هیچ بینه نیست و ایشان را بود
 از توای خدای تعالی با ایشان سختی که بر این خوششان کردند با مطلقا سخت نکند با ایشان و محاسن
 و پریشان ایشان از این قول آنکه مفرغ سازد علی الخلاق و الفیض و بنظر رحمت در ایشان ننکود
 مدد و قیامت پاک سازد ایشان را از آلاش گناه و مر ایشان را باشد عذاب که لم ایشان خطا
 نیابد در رحمت و ارادت از امام جعفر صادق علیه السلام که من جلف همینا با الله و هو یعلم انهم
 کاذب فصد بار الله یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی و او داند که آن سوگند دروغ
 است بخیب و که بجهت خدای هر چه نامده است یعنی مثل آنست که بجهت خدای تعالی بر آمده باشد
 و ظاهر آنست که در سوگند اینچنین سوگند باشد که اهل شرع اعتبار آن کرده اند و آن سوگند
 مثل آنکه بگوید یا الذی نفی بیک سوگند بکسی که نفس من در قبضه قدر شایسته و الذی فلو
 الجذ و برع الله یعنی بکسی که شکافده و آنراست و قدر مثل دور و پند کجاء و فرینده انسا
 است و امثال آن یا بنامهای خدا که مخصوص باوست مثل و الله و بالله و الله و الرحمن و امثال
 یا بنامهای خدا که مخصوص باوست نه اینست چنانچه از امثال او ذکر کنند هر قدر نقل نامشود معکروا
 تعالی و حمد مثل والرب الخالق و الرزاق و اینچنین مانند اینها باشد اما سوگند بنامها او که از

و بعضی از خدا بنامهای

بعضی را با درشت میدارد یکی از شما که میخورد یا شاید گوشه بردارده و من خود را در حالیکه
سوار شده باشد آنچه چنانچه مکرر مبادارد خوردن از آن باید که غیبت نیز مکرر دارد که
غیبت بمنزله آفت و رحمت وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که ایهاکم و الغیبه

فان الغیبه اشده من الزنا ان الرجل قد نزل و یثوب فی ثوب الله له و ایهاکم و الغیبه فان صاحب

الغیبه لا یعقر الله له حتی یغفر له صاحب یعنی بر شما باد که از غیبت حذر نماید تا بداند که غیبت از

بدتر است عفو نیست از عفو نیست تا سخت تر بدتر می که مرگ گناه است که مرگ نیک نامیشود و چون

از آن توبه کند خدای تعالی توبه او را قبول میکند و او را ای زد و بر شما باد که غیبت میکند که

غیبت کند با وجود توبه باز بد نمیشود تا شخصی که غیبت او کرده است از او درگذرد و منقول

که خدای تعالی رحمتی که غیبت کرد اگر توبه کند توبه او قبول کرد اگر کسی که غیبت

داخل شود او خواهد بود و اگر توبه نکند اول کسی که بدت قبیح داخل شود او خواهد بود و از آن

حضرت صفی و علی با سلام مرگ است که هر که روایت کند بر روی سخن و مراد او غیبت و شرح

مراتب مؤمن باشد حضرت او را از اولایت خود خارج نمود بولا شیطان داخل سازد

شیطان نیز او را قبول نکند و خالی فرجه روح الله در وجه در بعضی صفات خود وارد است که

حکمت و بسبب که موجب این مفاد امینا لغز شد بدی و با غیبت شده است و از آن معاصی ^{بکثر}

داشته اند که غیبت شامل دارد بر مفاسد عظیمه که منافات دارد بحدی که با لغز بخلاف دیگر منافات

بواسطه و مخالفت آنکه شارع را اهتمام تمام در اجتماع نفوس و مخالفت و موافقت و معاشرت

مردمان با یکدیگر واقع است زیرا که اجرای او امر و نواهی شریفی را بدین تعاون و توافق مینماید

بسی نوع پیشرفت و افتاد و موافقت بر خصوص الفت و محبت و شفقت و رفع عداوت و نفاق

و اینچنان صورت پذیر نیست مگر برفع غیبت و اظهار داد و الله اعلم بچشم سوگند خوردید

در خائنی که فاند که دروغ است ان الذین یشرکون یمینا الله و ایمانهم مننا قبلنا اولئک لا

لهم فی الاخره ولا یبکاهم الله ولا یبظر لهم یوم القیمه ولا یزکاهم و هم عذاب الیم چه این است

بلا و نه موافقت و نفاق

و زعم عربان بوده که چون جنس متولد شد نماز بدن خود را بیدن آورد مانند عقل او
 ضایع میشود و خطه مانع بهم میرساند پس کلام الهی بر طبق نوع ایشان نازل است حاصل
 کلام اشک خوردگان سوز زردی است بشکل دیوانها و بجای این محسوس خواهند شد
 اهل عرض ایشان را این علامت خواهند شناخت در جمع البیان و این کرده است از پیغمبر
 صلوات الله علیه اله که لما استقر بالی السماء و ایتها لا یطونهم کالیسوی فیها الحماش
 من خارج یونهم قلت یا جبرئیل من هؤلاء فقال هؤلاء اکلوا الباقعی شیء کرم المبرح
 میگردند که واهی دادیدم که شکمهای ایشان در زیر کی ماست خاهاها بود و در آن مازان
 جا کرده بودند که از پیرودن ان خاهاها بدید میشدند کتیم ای جبرئیل اینها چنانند و بچه کتا
 مشوان عقوبت شد اند جبرئیل گفت اینها چونند که در دانه سوز زردی خوردند و در
 بخورد سوز زردی که فتنان و نفع بر آنست خواه بعنوان خورد باشد و خواه بخورد بگو و تعبیر
 بخورد که در این حد ارتکاب شد بنا بر اشک سبوق کربانفت فتذکر و بیاید دانستند
 ربا بر و قسم است بای بیع شرعی و ربا در فرض و ربا در بیع و شرک اشک که جنس ^{اشک}
 برمان جنس که بعد از مدتی بکیرند پیچیده زبانه بر مقدار آن و ربا در فرض آنکه نقد یا
 جنسی ^{بعضی} دادند بعد معین و باز ای اندک چیز زبانه بر نقد یا جنس مذکور بکیرند ^{بکیرند}
 در بیع و شرعی با اتفاق حرام است که جنس یک معاند بیع و شرک آن وزن و کیل نباشد یعنی
 بوزن و کسبند نمیشد باشد و کیل و نیشامده باشد مثل نیم مرغ و امثال آن که در اینها
 نزد بعضی جایز است مثل آنکه در نیم مرغ زان بفرشند که بعد از یکماه دوازده بکیرند و ربا
 در فرض مطلقا حرام است ستم سحر جادوی که لغت عامه و امر است نه ماله الاخره من خلاف
 یعنی هر چه بختی که دانستند بگو که هر کس بجز سحر را یعنی بیاموزد و بکار نبرد نیست او را
 اخوت بجز از بنکونی چهارم غیبت بمعنی که سبوق کربانفت قال الله تعالی ولا یغیب بعضکم
 بعضا احدکم ان یاکل لحم اخیه فیما ذکره فهو یغیب یا بدک غیبت نکند بعضی از شما ای امت محمد

جبرئیل
 میگوید

بواسطه کفر خود مستوجب عذاب است تا اینجا بود که خبر حدیث مذکور در کلام بجهت وارد
است که ماهی من الغالبین بجهت کفر یعنی از ظالمان ^{است} تا اینجا بعد از اینست که مرکب عمل قوم لوط
شوند کتاب از آنکه کسی که مرکب آن میشود از اهل ظلم و عدوان خواهد بود پس بجهت صلی الله
علیه و آله که من کان عولیا لوطی المرءات لم یستحق بد دعوی بغیر یعنی کسی که خویشی باشد در
مباشرت مردان نمیرد امر را از اینجا خود بخواند که با او همان عمل بجا آورد و نیز از پیغمبر
الله علیه و آله روایت شده است که من نکح امرأة فی ذریعتها او غلاما حشره الله یوم القیمة
ان من الحیفة بنیاتی به الناس حتی یدخل النار بهم ولا یقبل الله منه صوفی ولا عدل لوط
الله علیه و آله در داخل تابوت مشا که همتی من جدید و نصیر علیه التابوت بصفایح ^{تحت}
فی تلك السامرة فلو وضع عرف من عرفه علی ارجاء الف رجل لما نواجموا و هو اشد اهل النبا
عذابا یعنی هر کس مباشرت نماید با زن از راه دیگر یا نزدیکی یا پیشه یا سرگرد کند خدا بجا
آورد و زنی است بجهت که بد بگوید باشد بد از مرداری چنانچه در از ایشان اهل محشر از آن
تا داخل رنج شود و قبول نکند از او خدای تعالی صرف کردن ملکی در راه خدا تعالی
که در احکام بکار برده و عمل او را از مرتبه قبول یافتن باز دارد و در او در تابوت
انرا عیاشای همین دهم آورده باشند که دارد و بر روی آورده باشد بجا صفایح از آن
تابوت تا آنکه پیاپی در هر روز شود و آن ماسه بر روی او یکی از کماهی بید او را بر بدنش
صد هزار کس بگذرانند هر سال که شوند و عذاب سختی بای اهل رنج با او از امیرالمؤمنین
علیه السلام روایت شده است که التواطع ما دون الذر و اما الذر فهو الکفر یعنی لوط
که این احادیث در باب عفت این وارد است اما عفت نیز موضوع مخصوص است تا لوطی موضع
مخصوص کفر مخصوص است اجازة الله و یا باکم یا معاشر المسلمین من ذلک دوم ریا یعنی سوز و خود
الذین یا کون الریا لا یفومون الا کما یفوم الذی یحبطه الشیطان من السیغ انان کرسود
یعنی در غیر ذلک از غیرهای خود مکن چنانچه بر من غیر که در ریاقت باشد او را جن از سر

روایت شده است که هر کس مباشرت نماید با زن از راه دیگر یا نزدیکی یا پیشه یا سرگرد کند خدا بجا آورد و زنی است بجهت که بد بگوید باشد بد از مرداری چنانچه در از ایشان اهل محشر از آن تا داخل رنج شود و قبول نکند از او خدای تعالی صرف کردن ملکی در راه خدا تعالی که در احکام بکار برده و عمل او را از مرتبه قبول یافتن باز دارد و در او در تابوت انرا عیاشای همین دهم آورده باشند که دارد و بر روی آورده باشد بجا صفایح از آن تابوت تا آنکه پیاپی در هر روز شود و آن ماسه بر روی او یکی از کماهی بید او را بر بدنش صد هزار کس بگذرانند هر سال که شوند و عذاب سختی بای اهل رنج با او از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که التواطع ما دون الذر و اما الذر فهو الکفر یعنی لوط که این احادیث در باب عفت این وارد است اما عفت نیز موضوع مخصوص است تا لوطی موضع مخصوص کفر مخصوص است اجازة الله و یا باکم یا معاشر المسلمین من ذلک دوم ریا یعنی سوز و خود الذین یا کون الریا لا یفومون الا کما یفوم الذی یحبطه الشیطان من السیغ انان کرسود یعنی در غیر ذلک از غیرهای خود مکن چنانچه بر من غیر که در ریاقت باشد او را جن از سر

فرموده است

مجموعه

گفتند بر خیزید که یاشما شهر رویم چو شهر آمدند حضرت لوط در پناه دیوار بر لب سبزه و ایشان
 در میان شهر لوط گفت ای پسر من از اینجا راه روید که من بمرم ایشان گفتند خواهی ما ماند
 فرموده است که از میان شهر بگذرند تا بشیم و ما تخلف حکم او نمیتوانیم کرد و لوط علی السلام
 تاریکی شب غمگین داشت بر آن اعتماد کرده بود که کسی ایشان را نخواهد دید تا ایشان را بخوابانند
 آورد پس شیطان جمله بر آن بخت طفل را از کار بگریخت و در چاه ایستاد شورش در میان مردم
 افتاده هجوم بر در خانه لوط آوردند و فریادها دادند چون بخانه لوط درآمدند از پسران
 اینجا دیدند زبان تشنه بر او کشودند که ای لوط تو نیز بعل ما در آمدی و آنچه ما را از آن منع
 کردی آن پیام نمود لوط گفت ای قوم این پسران ^{نان} ما شدند زهار که مرا فحش میکنند و پسران
 ایشان مکرر پدایشان کشد ما از سر پناه نمیکنیم و نفر ایشان را با کداز و خود یکی را در
 نمای وای گوید پس لوط علی السلام ایشان را داخل حجره ساخت و گفت چه میشد که مرا اهل
 بی بیوی که فتنه این پیدا شدند که ایشان را از من منع کند وای گوید ایشان در در خانه لوط
 علی السلام ماندند و بگریختند و بجاختند و نماند تا آنکه در خانه داشتند لوط علی السلام را
 بر کف ایستادند پس جبریل علی السلام در مقام اظهار حال خود درآمد که ای لوط
 بخاطر خود درآمد که مانع از ورود کار تویم که بواسطه وضع ایشان آمده ایم و ایشان را
 دشمنی نیست و در حال کف خاک بر گرفتند و در گما ایشان ریخت و گفت شاهت الوجوه در حال جمع
 اهل انبیا و شدند چشبهای ایشان از پدایشان لوط علی السلام دانست که ایشان بکار
 آمده اند گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدا بکار و ما موشداید که بشنید ما رویم با
 ایشان وقت سحر بخیرای خود رسانیم لوط علی السلام گفت پس مرا یا شاه حاجت گفتند
 چیزی است حاجت و گفت حاجت من آنست که ضرر و عمل کنند و ایشان را بکسالت بکنند و بپند
 گفتند ای لوط مو و بلامرزد که در صباح است من صیانت از یکت از برای هلاک جمعی که میخوا
 هلاک ایشان را پیش است خزان خود بگیر و خود را بکار می کش و زن خود را بکند که او نیز

نهاده بران ایشان با مردان ایشان بدان کار و آمدند بعد از آن در سر راهها کچن میگردیدند
 و هر کس میگذشتند او را میگرداند و با او انقل میگرداند و تا او انقل میگرداند تا مردم نریش آمدند شهر ایشان
 نمودند و ایشان دست زنان باز داشتند و میباشند و این مشغول شدند چون شیطان
 دید که کار او در مردان ایشان اسهکام یافت و همه فرقه عمل او شدند مشغول زنان شد
 خود را بصورتی بر او بر او بر ایشان آمد و گفت مردان شما بعضی با بعضی با این عمل مشغول
 شده اند شما نیز و مغایر ایشان خود را بیکاری مشغول سازید تا آنکه زنان بکنند و ایشان را
 بر حق و طبع زنان مرغی نمود ایشان نیز بان کار و افتادند پس لوط علیه السلام چو آنها
 انقوم خود ملا حظرت نمودند مقام و عظم و بیتی در آمده ایشان را و صیفت بر نریش ان بنمود
 و ایشان را قبول میگرداند و سر طاعت او میباشند و رفتند تا آنکه چنان شد که مردان ایشان
 از زنان مشغول شدند و زنان نیز زنان از مردان غوغا حاصل کردند پس خدای تعالی خبر
 و مپکاپیل و اسرئیل را بر ایشان فرستاد و صورتی در آن صاحب جمال و با لباسهای نیکو و ایشان
 بر لوط علیه السلام گذشتند و رفتند که او نیز باعث شتغال داشت لوط علیه السلام چو
 ایشان را دید گفت از آنکه بجا آورید که من نیز بیایم شما هرگز که ندیده ام گفتند ما را خواجده
 فرستاده است و فرستاد این شهر لوط گفت مگر بخواجده شما را میباید که مردم این شهر چه
 اندید مگر که ایشان مگر بدانند که بر ایشان وارد میشود و میگردند با ایشان میباشند میبایند
 خونتان ایشان در آن میشود ایشان گفتند خواجده ما فرمود است که آن صبا این شهر بگذرد
 لوط گفت پس مرا بر شما حلوت است که بر این بدانند که گفتند حاجت من
 است که اینجا میگردند تا شبی است در عالم تاریک کرد پس ایشان ترسیدند و خستند
 خود را فرستاد و گفت از برای ایشان پناه نان حاضر کن و از برای ایشان بیابا و در عبا بیابا
 که خود را بر آن پوشند و از سر این که در نزد خستند و فرستاد آن در در خانه سرگردان
 یا خود گفت همین ساعت در خانه طغیان خواهد کرد و این را خواهد دید و با ایشان

الحجره وقال لوط لوانت لي بكم فوّه اهل بيتي هم وكنتم قال فذافوا فكنتم يا ابا لوط طرحت
 لوط فقال له جبرئيل عليه السلام ان ارسلك من بيتك لن يصابوا اليك واخذوا كفا من عجا وصرح
 بها وجوههم وقال شاهنا لوجوه فغوا اهل المدينة كلهم فقال لهم لوط يا رسول الله بما امرتهم بهم
 قالوا امرنا ان نأخذهم بالسحر قال فلي اليكم حاجه قالوا اما حاجتك قال نأخذهم الساعة قالوا
 يا لوط ان موعدهم الصبح اليه الصبح يقرب لكن نريد ان يؤخذوا فخذناك بناتك وامض وروح
 يعني نوم لوط يقرب عليه السلام فاضل نزل فيها بودند که حضرت عترت فریده بود ایشان را
 طلب کرده و بسو خود خوانده شیطان ایشان خوانده از روی شد و جدا تمام و از جمله فضل ایشان
 ان بود که چون بجای می آمد هر یک بار می آمدند و مردان خود را پست می کردند و زنان در
 میبوندند پس شیطان ندیدند بدین ابرایشان و خود را بر عبادت ایشان زد و ایشان بود که هر
 بر می کشند این پیش از وفات سلفش بودند و در آخر همه از ارباب این می یافتند و می شنیدند
 که این عمل از که صتا و پیشو بیایم و برینم که که بیست که این مشاع را خراب می کند پس چون کپور
 کردند دیدند شیطان را در پیشو پسر در در حال حسن و ملاحت با او گفتند تو ای که مشاع عباد
 همیشه خراب می کنی گفت بل منم که چند مرتبه این کار کرده ام و می کنم ^{پس} که از اتفاق کردند و پاره های
 خود را بان قرار دادند که او را بکشند او را یکی از مردان خود سپردند که شب پیش او برود
 و چون صبحا شود دیشتری خودش برسانند چون شب است دادان پیش روی دفر را بد کرد و امزد
 از سینه پاره پاره کرد که هر شب باید بخورد و بخوراییدم پد من مل بر روی سینه خود بخورایید
 امر او سادگی که داشت گفت بیا و بر من سینه من بخور چون ایشان کرد خود را بر او نهادند
 طو در همتی کار میدیدند که او را اندک او را بران داشت تعلیم او کرد که با او ان کار بکنند پس اول
 کسی که تعلیم ان عمل کرد ابله پس بود دوم امزد بود که از ابله پس مؤمنه بود و بعد از ان راهتمو
 این عمل از ایشان بد بکوان واقع شد پس چون ان شب بجا آوردند امر در باقی ان قوم را از
 انچه شب واقع شده بود خیرتر خوش افتاد ایشان را ان عمل که تا انوقت ندانسته بودند پس در ان عمل

در این عمل

حاجب و قاصد

بعضهم لبعض بها لو ان صد هذا الذي تحرب منا عنا فصدوا فاذا هو ابلدس كما حسن ما يكون
 من العباد فقالوا له انت الذي تحرب منا عنا فقال نعم ثم بعد مرة فاخذوه فاجتمع اراؤهم
 على ان يمشوا و يمشوه عند جبل فلما كان الليل صاح فقال الرجل ملك فقال كان ابي يوحى
 علي بجنة فقال الرجل فتم علي بطي قال فلم يزل بذلك الرجل حتى علم ان يعمل بنفسه لا ولد
 علم ابلدس و الثاني علمه هو ثم اسئل فصر منهم فاصبحوا فجعل الرجل ينجيهم بما فعل الغلام و ينجيهم
 منه شي لا يعرفونه فوضعوا ايديهم فيه حتى اكفى الرجال بعضهم بعضا ثم صباوا بصدورهم
 الطريق فمعاون بهم حتى ترك مد يديهم للناس ثم تركوا انسابهم فاصبوا على الغلمان فلما
 راى ابلدس اخذ الله فدا حكم امره الرجال و اراى النساء فضبرن نفسا حرة ثم قال ان رجالاكن
 يفعلون بعضهم بعضا فاعلم انن فيها بيناكن ففعلوا على ذلك يعطونهم لوط علب السلام
 و هو صيها علم يعبوا و امنه و لم يطعوا حتى استغنت الرجال بالرجال و النساء و اراى انما
 كانت عليهم الحجة بعين الله عز وجل جبريل و اسرافيل و ميكائيل عليهم السلام و في غلمان عليهم
 افيته فرقوا باوط وهو يجرث فقال ابن ترميد و قار ايتا حبل نكم فط فقالوا و ارسلنا سببا اليك
 رب هذه البلدة قال و لم يبلغ سببكم ما يفعل اهل هذه المدينة انهم باخذون الرجال و ينجي
 بهم حتى يخرج لكم فقالوا امر سببنا ان نمر و وسطها قال غلى اليكم حاجه فقالوا و ما هي قال ضرب
 ههنا حتى ياتي اخلاط الظلام قال فجلسوا و اقيت ابنته فقال جيتي لهم بجز و جيتي لهم بما و جيتي
 بعناء يغطون به بلغ المر و فلما ان ذهب في البيت قبل المطر في الوادي فقال لوط لسا
 يذهب بالصبيان الوادي قال فوما حتى مضى فجعل لوط يمشي و اصل الحائط و جعل جبريل و
 ميكائيل و اسرافيل يشون و وسط المدينة فقال يا بني ههنا فقالوا امرنا ان نمره و وسطها و
 كان لوط علب السلام يبعث الظلام و مر ابلدس لعنه الله و اخذ من حجر امراة صبيها و طر حرة اليه
 فضايح اهل المدينة و هم كلهم على باب اوط فلما نظر الى الغلمان في منزل لوط فقالوا يا اوط
 فلما خلقت عملنا قال هو و لا يصير ولا يفسد قالوا هم ثلاثة خلدوا احدوا و اعطنا اسنين قال فانما

مصارفها من ذهب هرا و بعضی گناهان کبیره اند بر سینه که مذکور شد پس هر کس در موقوفه لغت
 الهی در این هفت گناه پالک باشد هل بندها من مقام خواهد داشت در وسط جشتی که در روزها
 ان از ظلالی اهر باشد بعضی سیزده گناه دیگر اینها از کجا بر شمرده اند که با آنکه در اصل بطریق
 مذکور شده تفصیل در کتب باهدا و اولی که عبارت از نوزده یکی کردن با پسر است و آن
 گناهی است بزرگ و خطایست عظیم چنانچه در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است
 که لما عمل قوم لوط ما عملوا ابكت الارض الى ربهما حتى بلغت موعنا الى السماء و ابكت السماء حتى
 بلغت موعنا العرش فادعى الله عز وجل ان امطري عليهم الحجارة و ادعى الى الارض ان اخسفي
 بهم یعنی چون قوم لوط پیغمبر علی نبینا و علیه السلام بعلم آوردند اینها را بعمل آوردند بگردن
 زمین ان عظمت ان گناه بود که کار خود چندانکه اشکهای او با آسمان رسید و بگردن آسمان
 چندانکه اشکهای او بیشتر رسید پس چون فرستاده عزت با آسمان که بر ایشان سنگ بیند و چون
 فرستاده زمین که ایشانرا کشت و خورد و فریب ایشان بفرمود عمل نمودند تا رسید با آسمان
 اینچه رسید و نقل است که قبل از قوم لوط علیه السلام از کسی اقدام باین عمل واقع نشد بود
 که ما سبقکم بها من احد من العالمین و در حدیث روایت از حضرت امیر المومنین علیه السلام
 که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی احب ان یبسط ادم و زوجة و هبط
 ابلیس لا زوجة له و هبطنا الجنة و لا زوج لها فكان اول من باوط نفسا بلیس فکانت قد
 من نفسه كذلك الجنة یعنی بدین معنی که خدای تعالی وقتی که فرمود ادم علیه السلام فرود
 زمین با زن خود و ابلیس فرود آمد زن با خود نداشت همان فرود آمد و جفت ابلیس بود پس
 اول کسی که اقدام باوط نمود با نفس خود ابلیس بود پس در رتبه او از او و چون که در حدیث
 ما روایت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که کان قوم لوط افضل قوم خلقهم الله عز
 و جلهم ابلیس الطالب لشدید و کان من فضلهم و خیرهم انهم اذا خرجوا الى العمل خرجوا باجمعهم
 و بنفی النساء خلفهم فانی ابلیس عبادهم و كانوا اذا رجعوا لخرابا بلیس ما كانوا اعمالون فقال

لن السماء

مجموعه

عاقوبت ایشان

است که نور در وی برود و در پیش میآورد و فنا و زوال چنانچه از دین میگرداند و اما اینست
 که در او خورشید مغرب و غضب پروردگار بر او نازل است که روز قیامت او را فرا خواهد گرفت و تا
 مصوبت حسنا که از داند آن گزیری نخواهد داشت و جاوید بود و در آتش و ذبح که جزای شرک است
 و کافرانست ششم که بچنین از جنک کافر است کلمه که در در کتاب انام معصوم یا ثابت و باشد
 قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قاتلتم الذين كفروا من حفا فلا تقولوا هم الا اعداء رومين بوا
 بوم شده بره الا بصر قال تعالى او مخير الائمة فقد بانه غضب من الله وما و به جهنم و بيش
 المصير يعزى انما يستكبر ايمان او و ايد و كرم ايد به بغيره بجزا چون بر پيشدا ناز که کافر است
 اينه شده و در هم پيوسته بر ای جنك مگر ناپند بر ایشان پشیمانا یعنی هنرميت مکتب و مکتوب
 و هر کس بگرداند بر ایشان در این روز نیست خود را و بگردد مگر آنکه بر کرد و بگردد و بگردد ان باشد
 که دشمن بر جنك دیر سازد در پنجانیه باز کرد با پناه جوید بگردد و هر از مسلمانان نامند او
 شوند بچنین که باز کرد بچشم نریک از عذای تعالی و باز گشت و در ذبح باشد بدجایی تا
 کشت است و ذبح لعنه عاق الوالدین عاق شد بر پدر مادر و عصبای ایشان و در زند و حضور
 عزت عاق پدر و مادر زنجار شقی خوانده است اینها که فرموده است و ترا بوالدین و لم یحییها
 شقی و فرموده است و لا نقل لها ف یعنی بر روی پدر مادر کشته شود تا منمکوی و اولیای
 بئسک منای و صحبت ایشان را گران مشهر بانک بر ایشان نزن که خوشنود عذای تعالی از نوبه
 خوشنود پدر مادر است بر ضای ایشان نازید است در عهد و ادوات که قلم عمل العاق ما
 شاء فلن يدخل الجنة یعنی هر کس که عاق پدر مادر شود گوهر گاهی که خواهد جعل بود که هرگز
 در جهشت نخواهد پدید در این باب گناهان بپر و محصلند عدلین هفت گناه که امثال معاصی
 و ایات قرآنی بر تم ایشان ناطق است حدیثی از پیغمبر صلو الله علیه و آله و عشاء است و از این
 است الکجاثر سبع اعظمهن الاشر الیه بالله و مثل النفس الزنا و اکل مال الیتم و غدر المحسنه و
 عقوق الوالدین و الفراق من الرحمه فن لعن الله سبحانه و هویری من و کان معنی بچنین

زیرا که در صد معنی مشغول چنانچه سینه کویافت بقای معنی مشغول مندر لازم نیست و
 بر تقدیر تسلیم آن میتوان بود که تقبیل بظلم بواسطه زبادی ناکند و مبالغه باشد بینه
 بر آنکه نصیحت در مال بنیم نیست مگر نفس ظلم و ستم کاری در نفس کبر آورده است که در وقت
 قیامت خوردگان مال بنیم بصره گاه قیامت برآید در حالی که ایستاده اند و ایشان از آن
 بریافتند بیانه بکشیده باشد از دهان و بینی و چشم و گوش ایشان ظاهر میشود باشد
 و اهل عصیان ایشان را باین علامات میشناسند بگویند که ایشانند که در روز قیامت
 میآوردند بخوردن مال بنیم کرده اند همگانه از ائمه و در گذشتن از آن رفیقان و بجز این
 کور و برخلاف قانون شرعی غریب است و ما شنیدیم از آن سدا که ومن یفعل ذلک یاوشا
یصاعق له العذاب يوم القيمة و بحدیثیه مما نأیقو کتبی که یفعل اورد شرک بخدا و خون
و ذنبا با بدی خای بد کرداری خود را در و چندان شود مراد از عذاب و ذنبا از پسین و جا
ماند در آن عذاب و حالتی که خوار و لعنار باشد از عید الله متعور و ایستاده است که
از سو خدای رسید که کدام گناه بزرگتر است غذا آن از دیگر گناهان پیشتر فرمودند آنکه
خدای خود در عبادت بیکر بر شریک سازی او را بکای چ هم نشاندا فی کفتم بعد از آن کدام
گناه فرمودند آنکه فرزند خود را بکشته از سر بر آنکه میافا غمی از طعام تو یا تو بخورد کفتم بعد
کدام گناه فرمودند آنکه زنا که با زن هم نشا خود بعد از آن بواسطه تضاد بی کلام نصیر
بنایان شد و اولان این است والذین لا یدعون مع الله الها الاخر و لا یشترون
الذی حرم الله الا بالحق و لا یزنون و حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که لای
ست خصال ثلثه الدینا و ثلثه الاخرة اما اللواتی فی الدینا فانزله فی الوحیر و بود
لفقر و یجیل الفناء و اما البوائی الاخرة فیحی الرب عزوجل و سوا الحسنة و الحاد و الثا
یغیر سزنا کنده را شرخصت حاصل است در دنیا و آخرت و اما آنکه در دنیا

در حدیث

و در روز قیامت

و در روز قیامت

کندیتم و ذوق محضات یعنی بر تاشیدت دادن زنان شوهر داران الذین هموا المحضات
 لغافلان الموتات لعولف الدنيا والاخرة و هم عذاب عظیم یعنی تا اینکه نسبت تمامید
 زنان شوهر دار که بر بود عقل و ایمان از استیغاب شده اند و در روز قیامت
 و غضب الهی بر آنها اندر رود بنا بر آخرت و مراد ایشان خواهد بود عذاب ترک و عذاب استیغاب
 و در حدیث وارد است که من علی محضنا او محضنا اجط الله علیه و سلط علیه يوم القيمة الفلک
 من بدی من خلقه منهنشون کجه تم بوشرب الی النار یعنی هر کس در شام بزنا و هدم بر او گذرد
 استیغاب باشد یا زنی را که شوهر دار باشد مرتبه قبول ندهد خدای تعالی عمل او را هرگز و
 سلط سازد بر او و روز قیامت نیز در فرشته را که از پس او پیش او در آیند و گوشت بدن او را
 میزبانند باشد بعد از آن فرمان دهد که او را بسو اشر و ذبح بر بد چهارم ضرورتیست
 بر خلاف حق که ان الذین باکون اموال الشافی ظلما انما باکون بیطونهم نادر و سبیل
 سعیر یعنی بدی شری که آنان که میخورند مال بیهم را و انتفاع میبرند از آن اندر گوئیم و میدان
 این است و جراین نیستند که میخورند مرشکهای خود اشر را و زود باشد که در زکوة بمانند
 یا اشر و ذبح و بیاید دانستند که مال بیخورد مال بیهم در این است بجز خورد که عبادت از وضع
 و ابتلاع است نیستند بلکه مراد ^{بالبی} انتفاع با فقر است خواه بعنوان خورد باشد و خواه بخورد
 و فقیران بخورد بواسطه اشر است که ظاهرین منافع آن خورد است و بپیدا بظلم بواسطه
 است که اگر قطع برین امر اندر وجه حق باشد مثل آنکه در عوض اجرة عملی که بجهت ایشان کرده
 باشد گرفته یا آنکه بعد از رعایت غبطه بیهم بعنوان فرض آن یافت آن کرده باشد و ام نحو
 بود و عفا بید کردن بر این ترتیب نخواهد داشت و اگر گویند هر گاه گرفتار آن بعنوان
 عمل ناپرسیدل فرض نباشد هر چند انتفاع از آن انتفاع از مال خود خواهد بود و نه از مال
 پس بعد از اضافة مال بیهم بجهت خراج آن احتیاج بپیدا ظلم نباشد جو این است که
 بمندان که انتفاع مذکور در عرف انتفاع بمال بیهم است نه اینست بر وجه غیر مشرع

و در روز قیامت

که آن بختیو اکیا بر ما نهون عند تکفرتکم سبمانکم اینصرون سوه منضمین نهی از آن باشد
 کبریاست و باقی صغیره و جماعتی گفتارند که جمیع کناهان کبیراوند زیرا که همه در این مغیره یکند
 که در ضمن آن مخالفت امر الهی بفعل آید و آنکه اطلاق کبیره و صغیره بر آن میکند بطریق خاص
 بمافوق و ما تحت است یعنی کما هو که عقاید بر و مرتب است پیشتر از عقاید کاهان و دیگر
 نسبت آن کبیرا است نسبت با پنج عقاید کثرت از آن صغیره مثلا نسبت بزنا و صغیرا است
 و نسبت بظواهر کبیره و شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل کرده است
 کلامی بر او کرده است که ترجمه اش این است این قول مذهب علمای ماست صوت الله علیه بر آنکه
 ایشان گفتارند کناهان همه کبیراوند نهانتر اند که بعضی از بعضی آیدند و صغیره در رتبه کناهان
 نیست و اینکه بعضی را صغیره میگویند قیاس بکناهی است که از آن بزرگتر است و استحقاق عقاب
 بفعل آن پیشتر است و بر همانندی ترجمه کلام و بعضی گفتارند کناهان کبیره هفت اند شرک بجنان
 و قتل نفس که خدای تعالی حرام کرده است از او قذف و محصنه و خوردن مال یتیم و زنا و کفر
 از جنک کفار و عقوق والدین **حرام کبیرا** بیان این اجمال آنکه بعضی از علمای ماست
 رفتارند که کناهان کبیره که این مذکور منضمین است منضمین هفت کناه اول شرک بالله
 بجه شرک گرفتن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت او و او را یکپای بهمانند است
 قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشک به یعنی بدستوی که حضرت عرق نیشامرز و کناهی را که
 شرک بلو باشد و قال تعالی ومن یشک بالله فقد حرم الله علی الخیة و ما ویر النار و یخ
 هرگز شرک از عباد خدای تعالی و مراد از پرستش و عبادت شرک ظاهره همد و او را یکپای
 بهمانند است بخصیوه که حرام مایشوید و بهشت و جوار مقام او همیشه بود و خواهد بود و
 خون ناحق یعنی هر یک کشتن کسی شده است آنکه از جانب شرع اقدس رخصت آن حاصل با
 و من قتل مرتدا منعدا جزاوه جهنم خالدایها یعنی هر کس بکشد از روی ضد و عدو
 که عالم باشد یا ایمان آورد اند که کشتن او حرام است یا فاش عمل او شرع است که جاوید است

کتاب کبیرا و صغیره
 در بیان کبیرا و صغیره
 کلاه

صوت و بگویند چه موضوع است از برای آنکه در آن فریبند یا اثر او بر کس نبندد بعد از آن اطلاق
 شده است بر شیات و در یک نگاه فی آنکه بعد از صد دان در مقام استغفار از آن در آیند
 چنانچه گویند او را بر نگاه با بر شیات بلان باشد و این وجه همیشه ما حرفه است از کلام بعضی
 مفسرین و تفسیر این که بگویم بصر و علی ما فعلوا و هم بعد از آن بعضی علماء انفسیم کرده اند و اصل
 بر نگاه را بر فعلی و حکم و گفته اند اصرا و فعلی است که بر فعل واحد از معاصی و ام و روزی که آنکه
 نوبه در میان در آید با آنکه در مقام انکار و بیجا نیست صغایر در آید نیز او را که چیز صغیر
 واحد را مکرر بعل نیاوردند و اصل از حکمی آنکه عرفان داده بر عاده صغیر داشته باشند بعد
 فواع از آن اما اگر یک صغیر بعل آید و بعد از آن بخاطر فرسودگی نوبه از آن مبتدا کرد و عرف
 بر عاده آن نباشد ظاهر است که او را مضمون آن نکونند است و هر چه کلام و صغیر نماید که
 اصرا و حکمی یعنی بر عاده آن صغیر بعد از فواع از آن که در کلام او واقع شده مشعر است
 که اگر عازم باشد بعد از فواع آن بر صغیر و یک غیر آن صغیر اصرا بر صغیر از او بعل نیاید
 باشد ظاهر فاعل و ال علماء است که آن نیز اصرا بر صغیر است و تفسیر بر بعد از فواع از آن
 نیز که در کلام او واقع است بحسب ظاهر نقایص ای آن میکند که کسی که طول سال عازم پوشید
 جامه آبریشیم باشد مثلاً بواسطه عدم قدر بر آن بعل نیاورده باشد او را مضمون بگویند
 این حکم نیز بعل نظر است تا پیش ششم در تحقیق عدد کجا بر وجه کبیر همان کجا بر علماء اختلاف
 بسیار واضح است جمیع ایشان گفته اند کبیر هر کجا هست که خدای تعالی در قرآن مجید عتاب
 آنرا وعده کرده است بعضی گفته اند که هر کجا هست که شارع از برای آن حد طرد داده باشد
 بوعین دان کرده است طایفه بر آن گفته اند که هر صغیری است که اقدام بان نیاورد کم یا کم و
 پریش فاعل و مضمون نیز و کوهی نیز قول را اختیار کرده اند که هر کجا هست که در پیش
 بدلیل فطری معاوم شده باشد بر جان قول را که هر کجا هست که در قرآن نادر حد و عیب بعضی
 شد بیک بر آن شده باشد از آنست که گفتار از اول سوره تا آنکه این نیز بخوانند

بگویند چه موضوع است

نماید نارفع ظلم مذکور از او بشود چه تمام گاهی که کسی که با او مشورت کند که با فلان میجویم هم
 سفر باشیم تا معا سله ترا بر و آنچه ما شد این باشد چه در این حال آگاه ساختن مستنیر صفا
 ذمه که از او دیده باشد بخوبی شد پیچم جرح کوه و نسبت دادن فسق او و خصوصاً حکم شرع
 چه امر مذکور بر مدعی علیه و وکیل او یا ثقات او یا اهل بیت هم چنین جرح و نفسی او می شد
 که علمای هر شیخ بزرگ نماید ششم تفصیل بعضی علما و هنرمندان بر بعضی مثل آنکه بگوید
 فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلانی از فلانی بهتر می نویسد اما آن گاهی که متخاصم آنها
 و تحقیق نباشد هفتم غیبت کسی که مظالم نفسی باشد یعنی بر علما و فسق می کرده باشد
 و از نسبت آن با او استکاف نداشته باشد بنا بر بکوه هشتم یاد کردن کسی که بصفت بدی
 یا لایق ناخوشه مشهور شد باشد چنانچه او را بیان شناسند مثل فلان عورت یا فلان لثک و
 آن گاهی که عصبدا احتقار و خفت او نداشته باشد نهم یاد کردن غیبت کسی پیش بعضی که بر آن
 مطلع باشند بشرط که کسی بر آن مطلع نباشد پیشیند باشد بنا بر فوجی دهم نسبت بر خطاه
 کسی که در مسائل از مسائل علوی که بر آن کوه باشد نهم کذب در خبر که دهد و آنچه مثال آن باشد
 بعصبدا آنکه دیگری در آن مسائل ذایع و شود و بصدا لثک نهفند و کسیان خبر را از است ندانند
 نما پیش پیچم از کلام حضور صواب الله علیه و آله در آخرین حدیث که لا صغیر مع الاصل از فهم
 شود که گاه صغیر که بر آن مصر نباشند کبیر می شود مثل آنکه اگر مردی جامه را بر شپه پوشید
 باشد از اصل او را شاید بر شپه پوشیدند کوه با آنکه در اصل از اصل او را صغیر شهر و اندک کبیر
 خواهد بود و مشهور میان علما آنست که نفس را بر صغیر کبیر است نه آنکه صغیر با اصل
 کبیر می شود پس کوه با ایشان از حدیث که بحسب ظاهر لکن برخلاف مفسر ایشان از در معنی
 خلاف ظاهر حمل خواهد کرد و گفت معنی حدیث آنست که بر اصل صغیر با اصل عفا بی اثر نیست
 بلکه بر نفس اصل اثر نیست و بحسب عفا که بر اصل او اثر از آن ترتیب می آید و در کسوسین ندارد و غیر از
 هیچ است اصل او را خود از اصل است که معنی شد و بسبب آنست که از این جمله است که همانا

بیت
 در خبر که دهد
 و آنچه مثال آن باشد

کتابخانه آقا میرزا محمد تقی
 صاحب مرتبت است

عقوبات

کرده فرمودند که از این طعام بخوران زن گفت من روزه دارم حضرت فرمودند چون بتواند بود
 که روزه داشته باشد و با شوهر حال آنکه در شام دادی که پسر خود را بدستی که روزه همین باز داشته
 نفس از خوردن طعام و شراب نیست گناهی از آنکه کسی که روزه می‌دارد و بیاید که از جمیع مشاغل
 بجنبش باشد و بیاید آنستکه عینت را بعضی بر این وجه تفسیر کرده اند که آگاه ساختن غیر است
 در حال عینت انسان معاینه با کسی که در حکم انسان معاینه باشد بر امری که در او حاصل باشد
 و عینت آن با او مکروه طبعیت و باشد در عرف و عادت نیست امر مذکور را با او تصریح و عیب
 خواه آگاهانند و مذکور بطریق کفایت باشد خواه بطریق شایسته یا نادر خواه بگناه باشد و
 خواه بصریح و عینت انسان معاینه بواسطه آنستکه عینت انسان غیر معاینه بهر شیء در هر چیز
 با اثناف مثل آنکه بگویند یکی از مردم فلان شهر یا فلان قریه که عینتش محسوب نباشد فلان
 عیب است و بر او از کسی که در حکم انسان معاینه است انسان غیر معاینه است از جماعتی که عینت
 محسوب نباشد مثل آنکه بگویند یکی از فاضلان شهر فاسو است مخفی که معلوم باشد که چند فاضلی
 در آن شهر است چنانچه ظاهر است که آن نیز عینت است و اگر چه هیچ کس از علما منصرف از نشاندن و عینت
 امری که در او حاصل باشد بواسطه آنستکه امر او بکسان از تشریف عینت است و در هر کس که آن
 نیز اگر چه حرام است اما عینت نیست فایده خوردن یکی که عینت آن با او مکروه طبع و باشد و
 عرف و عادت نیست از با او تصریح و عیب است ظاهر است بیاید آنستکه عینت را بدین موضع
 دانسته اند اولی که هرگز از حاکم شرع کو ایجاب نماید که از او فلان عمل واضح شده است مثل آنکه
 کسی که شریک خود باشد حاکم خواهد که بر او اقامت دهد نماید از کسی که او را طلبید خود کرده باشد
 برخلاف حق و وارث مقبول از حاکم شرع از کسی که بر آن مطلع باشد که او را طلبید اما حاضر
 او نماند که در این دو حال عینت فعل مذکور با او جایز است بلکه واجب و مجالی که خواهد
 حق از متکرر کند باید که چیزی که با حق معاون ساخت که از عینت آن بر آید یا قصد او این باشد که
 عینت او با فتنه برسد تا فعل خود باز آید ستم گاه که خواهد از کسی که بر او ظلم کرد با

واقف اراد و در آورد چنانچه در فضیلتش که چه رتبه را نواخذند ان پندنا اول خطانا بعینه ای بر
 ما بر ما میکرد اگر چه بر او امر مؤثر کنیم و با خطائی از ما بعمل آمد یا شد از وجودی که بواسطه
 کرد امر واقع که عدم مؤاخذه بر حسب آنست مگر در اندکی از این دو وجه است و از دلیل است
 و خبر که بعضی شده است و این مذکوره از عدم جزا بعد قبول یعنی مراد بعد قبول در قول خود
 فعلی فلم یفعل من الاخر عدم اجزاست که معنی این چنین باشد که عمل یکی از ایشان مخیری
 صحیح بوده و عمل دیگری غیر صحیح و فاسد گویا بواسطه خللی که در نسبت با یکی از اولیایان شرط
 ان بود و از دلیل پیام آنکه مراد بعد قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتیب ثواب مطلق
 نیست بلکه مراد کم شدن ثواب فوت شد معظم است و از دلیل بیخ آنکه دنیا باشد که در عبادت
 که بعد از فرغ عمل بواسطه قبول آن از مردم واقع میشود بواسطه طلب ثوابی و ثواب عدم تقصیر
 ان باشد و بر این جوابها بعضی چند بخطاطر میگرد که ذکر آن موجب ضایع در ذری سخن است
 یا آنچه در جواب این دلیل پیام مذکور شد محمول است عدم قبول نماز شایب هر ناچهار
 نرف غیر سید مرتضی علیه السلام که عدم ترتیب معظم باشد نمازش چهار بنا بد است که نهی
 صلوات الله علیه له ان عینت یغیث محو بر محترم است مفاد ان با جماع علماء و امام بودند
 غیبت است هر غیر مواضعی که بخوبی نشد و حکم حضور صلوات الله علیه له بیاطل شد
 رتبه و وضو که حد منصرف است منی بنهایت میالغ است هر کم شد ثوابها کو با چنانچه
 باطل شد است و از این قبیل است حدیثی که روایت کرده است از شیخ ابو سعید طوسی علیه السلام
 در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که سمع رسول الله صلی الله علیه و اله
 امر ان تسایر یاربها و هی صائمه فذاع رسول الله صلی الله علیه و اله بطعام فقال لها کافی
 ان صائمه فقال کفینا و این صائمه و فدایت جا بدین شان الصو لیس من الطعام و سرت
 یعنی شنبه رسول خدا صلی الله علیه و اله که زنی شام پیدا بکسری که در وقت عید که او بود و
 در روزه ناری بود پس غیر صلوات الله علیه له فرمودند طعام حاضر ساختن خطایان زن

چهار بنا بد است که نهی

فتوی که در عصر شریف قبول میباید و بعد از آن که از جمله نمازها نماز است که در هر روز و در هر
 میشود چنانچه حایه کند در هر روز و در هر وقت و در هر مکان و در هر حال و در هر حال و در هر حال
 قبول میباید بلکه تمام نمازها را در هر حال و در هر مکان و در هر وقت و در هر حال و در هر حال
 که نمازها در وقت مذکور نماز بخیریت زیرا که نماز غیر محراب در حقیقت نماز نیست پس حاصل
 معنی حدیث است که بعضی نمازها اگر چه بخیر است اما شریف قبول نمیشود و شریف قبول نمیشود
 تمام شود بلکه این که این مرتبه شریف است و اسقاط عقاب است که بر آن مرتبه است و بعضی نمازها
 نصف یا نیک یا در بعضی قبول میشود یعنی گذارند آن استغفار یا نیک یا در بعضی قبول میشود
 است میباید از برای محرم میشود و الله اعلم بجمع آنکه مردم همیشه در هر عصر و در هر مکان
 بجای میباید بعد از فراغ از آن قبول نماز از خدای تعالی درخواست میکنند و اگر قبول و اجزا
 بیگ معنی میباید غای مذکور نیکو میباید مگر پیش از بنام با نعلن برای که پنجم در عصر غیر محراب
 قبول میباید چنانچه محقق نیست بخیر است و شریف قبول میباید و اجزا را
 بیگ معنی میباید از دلیل اول بر این وجه جواب گفته اند که فتوی فرمودند که بر این است
 اول بر شد از شریف چنانچه در این مرتبه است نماز نافه است قوله تعالی و انتم کلمه التقوی
 چه معنی است گفته اند که کلمه تقوی در این است کلمه طیبه لا اله الا الله که بگفتن آن
 از ظلمات کفر بخلاف میباید در اجتناب از معاصی و مهتات سپهر بری شد از این است که
 از پار حق باز دارد پس بسیار است که مکرر بگفتن این را در اصحاب مرتبه اول باشند یعنی
 جمعی که خود را از شرک و کفر جدا ساختند و هیچ شک نیست که عبادت غیر ایشان بخیر است
 چه سلام با اتفاق در مجری بود عبادت شرک است و عبادت از شرک و نفاق مجری نیست و آنکه
 بعد از سلام قضای عبادت ایشان واجب نیست بواسطه آنکه اسلام باعث اسقاط اعمال
 ماضی میشود و از دلیل دوم بر این وجه که گاه هست که از ایشان طلب امری که حاصل است
 واقع میشود و مقصود سبک کلام و پهن سخن کلام است یا مجتهد خود و خود را در معنی

و بعضی

ظاهر است که از ایشان عبادت غیر مجرب بعمل نیامده استیم هم کلام تعالی تسامح جانی که میفرماید
 تفصیل من احدیها ولم یقبل من الاخر یعنی خدای تعالی قبول کرد فریاضی یکی از ایشان را که فایبل
 و فایبل فرزندان ادم علیه السلام باشند و از دیگری قبول نکرد یا آنکه هر دو با پنجه مامو
 بودند عمل کرده بودند و از عمده تکلیف بآن برآمده مشرک **کوین** نقل است که چون ادم علیه السلام
 و عیبه السلام مامو شد بانکه در حشره ریح از فرزندان خود را به دست مطلق و بگرداند فوأم لها
 که پوزانام داشت چندان شکلی نداشت فایبل واده و فوأم فایبل را که اقلها نام داشت
 و در نهایت حسن فوأم فایبل نامزد کرد فایبل از این حکم ایام نمود گفت خواص من شکل تراست
 و یا من در رحم بودا و من اولیت ادم علیه السلام گفت حکم خدای تعالی بر این و غیر صد و
 یافت و مرد این اختیار نیست فایبل مسام نداشت گفت فوأم فایبل را پیش از من دوست میداند
 لاجرم این خور و بی تراست با و میگردد علیه السلام گفت اگر سخن مرا قبول نمیکنی که هر یک از شما
 فرزندان کنید با پنجه فوأم فایبل فریاضی هر که قبول کرد اقلها از آن و نباشد فایبل کو سفند و اد بود
 کو سفند فریاضی که بغایت دست پنداشت بیار و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر فریاضی من قبول
 نکرد ترک اقلها که فوأم فایبل صاحب ریح بود دست ضعیف کند ^{کنند} زانه بیار و در دستها موضع نهاد
 و با خود گفت این فریاضی قبول شود و اگر نشود من از خواص خود دست بان ندارم تفصیل من احد
 ولم یقبل من الاخر پس فریاضی یکی از ایشان که فایبل باشد در مشرب قبول در آمد بر این وجه که
 افسر سفیدی و قازاسیام زد آمد و کو سفند را از بخورد و از دیگری که فایبل باشد قبول شد
 و افسر از فریاضی او گذشت و بخوردان ملتفت شد فایبل را افسر خشم با شغال آمد و در ^{حسد}
 دیده بپش آورد او را کور ساخت تا کرد با او اینچو کرد و جزای آن یافت چنانچه در محل خود تفصیل
 مذکور است چنان حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ان من الصاوه لما قبل بضمها و
 ثلثها و ریبها وان منها لما نلت كما نلت الخلق فی صورته و جوارحه یعنی بدستی که از
 جمله نمازها نماز کند که هر سه قبول پیشی و صفات و ثلثان و سبعان و باقی بواضع

و این عبارت در کتب معتبره
و در کتب معتبره

موضع جای میثاق و در نیست که توان گفت که بعضی علما قائل شده اند بانکه شهادت و از در
 آنچه کلام است که شایسته شوق و فهم در افتادن بفعل حرام بود باشد و بدان حرام نیست
 چنانچه شیخ جمال الدین مظفر حلی علیه السلام در کتاب تذکره الفقهائین مذکور است اخبار کرده
 پس بنا بر این حدیث محمول است بر آنکه جایی که از آن میندیشد که شایسته شوق و باو هم در افتادن
 بفعل حرامی بود باشد تکلم بر پاوه بر هیچ کلمه مکتوب است و هم چنین کلمات پنج کلمه گاهی که
 محسب و عاوشان احتیاج نباشد و ممکن است که در هیچ کتابی از فقه و کتب نباشد چنانچه
 علامه صفادیه ای مکتوب بر آن استغفرهم سبعین مرتبه بنا بر آنچه در حدیث نام رسیده که یافت گناه
 از کثرت و بی نهایت مخصوص بیخ برادر که اوست عدم آن در حلی نباشد نه هائیش یعنی که مذکور
 شد چنانچه محقق نیست بر این تقدیر نیز وارد است نه هائیش ستم گو یا در بعد قبول نماز
 کبیر که شامی خود را باشد تا چند روز است که بر نمازهای او در وقت مذکور شود مشرب نیست
 نه آنکه نماز او در این مدت مجزبه نیست و از بعد از آن فضای آنها باید کرد و بر آنکه بافتنای علما
 نماز او مجزبه است بر فضای آنها لازم نیست این معنی و یاد است که از کلام ستم ستم علم
 الهی مستفاد میشود که قبول عبادت مشرب مغایر مجزبه بود آن زیرا که عبادت مجزبه است
 که از ای التمس من برایت ذمه مکلفان باشد یعنی مکلفان بر این احوال و ذمه او بر عی شود
 و از عبادی که از جانب شارع بر آن مقرر شده خلاصی نباید و عبادت مشرب آنکه بر فعل
 توای مشرب باشد از ای و چنانچه بعضی کسان بر آنند رفع عذاب مذکور مینمایند و توای نیز
 باشد و میان این دو معنی لازم نیست هر دو چنانچه بعضی کسان برده اند بیک معنی نیست
 بر هیچ دلیل اول کلام خدای تعالی در قرآن مجید جایی که مینویسد ایما نقتل الله من النار
 یعنی خدای تعالی قبول میکند مکر و عبادت بر هر کار از اینها آنکه غیر عبادت بر هر کار از اینها
 است باجماع علما و کلام او جمل علما جایی که کاتب مینویسد از اینها و است عیال علی نبیا
 و علیها السلام گفته اند بتأقیل مشایخ و باو خدا با در معرض قبول عبادت ما را یا انکرا

فان الصحاخ في رفا لد مع بد ترف بالسكرن زوفا و ذرفانا باله و راي سالي يقال رفت
 عهدا سال معها نمايش اول نفس كبر اندا بعضي درخت ميور او را که اين خلد مشق
 هي از بول کوزه در زير است بهر رختي که از شان او باشد که ميوه بار او را و اگر چيز در زمان ايند
 باشد و بناها ده اند کلام خود را بر فاعله که در علم اصول مقرر شده که بياي معنی مشتق
 در صد مشتق از دو حقيقت شرط نيست و اين بنا نيست بجايت بر او که اينچه در اصول
 مقرر شده نقل چيز که تمام باشد نقاضاي زياده از ان نميکنند که چنانچه بول کردن در زير
 و رختي که بالعقل ميور داشته باشد مکرره است و در زير رختي که يك وقت ميور بود بنين
 مکرر باشد اگر چه بالعقل ميور نداشته باشد و رختي که از شان او باشد که در زمان ايند
 ميور بار او را زياده بناورد باشد چرط اطلاق مشتق بر چيزي که بعد از ان منصف معني مشتق منته
 نخواهد شد با نفاق مجاز است خالف است و انکه اطلاق مشتق بر اينچه در فوق معني مشتق منته
 داشته باشد بعد از ان انصاف مذکور ز اهل شده حقيقت است با مجاز نمايش و ظاهر
 که در انجا لا بد منته رختي ندين از تکلم زياده بر چيز کلمه است منصف از است کلامی باشد که تکلم با
 بحسب شرع ضروري باشد مثل اقرار کردن بر رختي که در وقت مشاورت که اگر نکند مت او رختي مذکور
 بچر نشو يا او اي شهادت کاهي که از جانب عام شرع بان مکلف شده باشد و امثال ان پس
 اين نقد بر چند بيان بر پنج کلمه و چيزي نحو اهدا داشته بر او که حد جواز کلام بر نقد بر مذکور
 قدر ضروري است با جماع علمها چنانچه اگر بکتر از پنج کلمه رفع ضروري ميشد باشد زياده چنان
 نخواهد بود و اگر بر پنج کلمه نيز رفع نشود پيشتر چنان خواهد بود و بعضي حمل کرده اند ضروري را
 بر اخير شرع که بحسب عرف و عادت بنا به پنج کلمه باشد و انکه ضروري شرع نقاضاي ان نمابند
 مثل پرسيدن احوال غائب را چيزي که از سفر آمده باشد که اگر پرسيدن او را علم با احوال ان بهم
 نواند رسيد و استفسار احوال به پار از طبيب يا کتبه که از عبادت او آمده باشد امثال ان و
 باين حمل اگر چه رفع اشکال مذکور ميشود و ليکن در جواز تکلم بر پنج کلمه کثر نيز در مثل اين

از اين کلام معلوم ميشود
 که در انجا لا بد منته رختي ندين از تکلم زياده بر چيز کلمه است منصف از است کلامی باشد که تکلم با

چيزي که بعد از ان انصاف مذکور ز اهل شده حقيقت است با مجاز نمايش و ظاهر

امر مذکور بر هر کس و مکروه باشد و معاصداست کلام امام جعفر صادق علیه السلام
 انقوا الکلام عند اللقاء للحنانین یعنی هرگز کتبا از سخن کردن نزد هم در سبب نشانین که
 عینارت از محل خسته زن و مرگ است هم می تواند بود که بصیغه معاوم خوانده شود و معنی چنین
 باشد که نهی که فراموش از آنکه وقت مجامعت پنجاه سخن کند در این تقدیر ظاهر است که ضمیر قاعدا
 راجع باشد بر جلی که در فطره پیشتر است و گاه است کلام مخصوص باشد هر دو و مؤید این است کلام
 رسول خدا ص و ان الله علی ما له که یا علی لا تنکلم عند الجماع کثیرا و لیکن باعث ضعف است آنکه
 مثل در جلد در فطره پیشتر که در نهی آن بدخل المرحلی سوم اجزاء است شش قسم است از آنکه مرده باشد
 یا زن چنانچه در فطره پیشتر از آن که در نهی آن بی الرقیل و رخصه یاد الله شش نیز خوانده است که مکروه
 بود دخول در سو و یوز کردن بر آن و جمل مخصوص میزدند از جمله که چنانچه بر هر دو مکروه است نزد
 نیز مکروه است طینت خیال طینت معنی شست است و خیال یعنی خواه نقطه بار و یا به یک نقطه
 در اصل لغت معنی شست و در اینجا چنانچه در پیشتر اول مذکور شد و هم یکدو و زنجار است
 فیصه طریقی بطور تمام بصیرت صباقی نقطه از ما خود از هر معنی که از این است فایده الصفاح
 الشیء فایضه از این فایضه فدا بمراد اینجا است که در هم مذکور و میگرداند از نقاب است که دارد
 احشای و رو و پوست بیرون جوی و آنکه بشکم ایشان در میان بدخنی این بختال الرقیل مشبه
 مراد باختال بختل و سنگین بر آه رفتن است چنانچه طاعت مشکیزه از غار یا بختل است و لغتی درین
 و در فطره که پیشتر از این است اتفاقا علمای مجرب کرده اند زیرا که علم حرماتها از عدل
 دیگر ظاهر شده است و سخن کرد در وقت خطبه که در حرام بودن خلافت امر عیان است
 زیرا چنان مقام اینجا با اسم مکافات و مراد بیان واقعه علم موقعیت است که خدای تعالی بندگان
 خود را انجا و امیدارند از عهد حساب بر اینست یا مصداق است بمعنی پیام بر احوال بندگان
 و ملائحت ایشان با کلام در این تقدیر است که مقام الخائف عند بر بعضی مقام کسی که نزد پروردگار
 خود نرسیده باشد وقت عیناه در فطره فخر ذوال نقطه دار و سکون راه معنی سبب است

نواقح که در رکعت نماز آن بجا آورند و بعد از آن که ایشان زایل میشود و بر تقدیر ثانی آنکه راه
 ساختن مساجد مکروه است مگر آنکه در رکعت نماز کند در آن و هر دو معنی اگر چه نزدیک با هم
 اما اندک تفرقه بین ایشان هست چنانچه بعد از نماز بظهور میباید مترجم گوید مراد
 مصنف نام ظلم تفرقه مذکور غالباً این است که بر تقدیر دوم اگر چه وضد گذارون در رکعت
 نماز کند و مسجد راه سازد و در ثانی عبور نماز مذکور بجا آورد راه ساختن مذکور از او
 بر وجه مکروه بعمل نمیشاید شریک آنرا در نماز و بعد از آن و بر تقدیر اول تا نماز گذارد فعل
 مذکور از او بر وجه مکروه بعمل نمیشاید و چون نماز گذارد بر وجه مباح گواهیست چنانچه اگر
 خواند مکروه از او بعمل نیاید یا بد مقدارن دارقادی نماز و زایا میدای دخول خود در
 اول مسجد اما اگر قصدان نکند بر هر تقدیر بناحت مخصوص عبور بعد از نماز است چنانچه
 بعد از رجوع معنی اول و الا وضوح باید از ادخله الفاعل طایفه یکبار و اصل ما خود از عو
 است معنی عو نمین دور که طایفه معنی زمین هم در نگویند تا هم و او است که سگان با در
 و صحران ایشان در وقت حاجت انجام میدهند و مراد بنا به استیجاب است بهر وضع که باشد
 سوم لفظ مخرجه است بیان علما و اندک نوی از دخول بد سوم برادر مومنین که در این حد
 واقع شده معنی که در پیش اول مذکور شد از برای شرم است و دلالت بر حرام بودن آن دارد باین
 نیز لفظ است مفاد آن گواهیست که عملی است حال حرمت بنا گواهیست دخول مذکور گواهیست که
 مذکور از در و الناس واقع نشود اما اگر کسی که در سو او داخل میشود الناس نباید که از سر بیرون
 آن بگذرد و با او گذارد و هیچ کس خلاف نکرده است و آنکه حرام نیست ظاهر است که مکروه نیز
 نباشد الله اعلم ان بکثر الکلام عند الجماعه من اجابا بانفاق علماء محول بر گواهیست بانفاق
 علماء محول بر گواهیست چه کسی حرام بود سخن کرد بسیار وقت جماعت فایده است لفظ
 بکثر میشود و اندو که در صفت محمول خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی که است بعبیر
 الله علیه و آله از آنکه سخن در آن وقت بسیار شود انما از آنکه از فاعل واقع شود یا از معقول

از کتب

دیگر بر اجابت جناب مناهج و ترک معصیتها پانگی در مقابل اعمال ناپسندند و دیگر
بعضی فضل و موهبت پانگی را بجهت لذت اندر روح او و مقدر میدانند و دیگر بواسطه
اساتیر حسیم که عبادت از حجت و حیا و حجت جسمانی باشد علی اختلاف القاسم و کسب که بر کند
چشمها خود را از حرام و پر حیرت که دیدگان او را در اینست نظر بخار و پر میگوید و اند خدای تعالی
روز قیامت حسیم او را از افسوس و رنج مکران که نوبه کند از آن و رجوع نماید و حتی کفر است
از عینت کردن و فرمود است صلوات الله علیه ^{عنه} که کسی که عینت کند مسلمانان را هرگز
باطل پیشو رفته او و وضو او میشود و در میاید بر ضایعات با بوی همانی شسته
از نهن مرده بیو آمده که اهل عیال از آن نهایتا بداداشته باشند و فرمود است صلوات
الله علیه ^{عنه} که کسی که اشک در براند چشمهای او از مرگ خدای تعالی هرگز نبرد باشد
هر قطره که از اشک چشم او حاصل شود در هر شش مرتبه و جواهر که چشم هر بیننده
مثل آن ندیده باشد و گوش هیچ شنونده مانند آن نشنیده و ادراک هیچ بیننده در آن نبرد
و فرموده است صلوات الله علیه ^{عنه} که حقیر مدار پد شتر را اگر چه در شام خورد و کم نماید یا
مدانید خیر را اگر چه در چشم ^{بیند} نماند و فرموده است صلوات الله علیه ^{عنه} که کسی
بگیر با استغفار و نیست صغیر یا اصرار یعنی هر کس که بعد از آن کتاب التوبه و استغفار تمام
مغفور و امر نماند است و صغیر که بر آن اصرار نماید مگر در اجل او در آن داشته
بگیره میشود پیشکش و حقیصلواتها در کتبین حتی اینجا از برای تنهای غایت است
بچه تعیین نهایت فعل معنی با از برای شناسا و سو کردن ما بعد خود است از ما قبل
معنی الا و اما حقی چنانچه معنی شایع است معنی شایع است معنی شایع است
عرب مشهور است و بسیار استعمال یافت چنانچه شاعر گوید شعر لیسوا لظلم من المصون
سماحه حقی وجود و مالک بر قلیل نیست بخشش حقی مکران بوقت نادر است
و معنی کلام بر اول حقی معنی حقی است که راه ساختن مساجد و شما مکره